

کشتار یک ملت

ارنولد توین بی

محمد قاضی ملک نیا



کشتار ارمن‌ها سخنرانی لرد برایس در مجلس اعیان

چون دولت اعلیحضرت، به جز یکی دو منبع نزدیک، مانند کنسول تفلیس^۱ که توسط لرد کرومر^۲ نقل شده، نتوانسته دربارهٔ حوادثی که در ارمنستان و بخش آسیایی ترکیه در حال وقوع است، اطلاعات رسمی به دست آورد، فکر می‌کنم بجا است اطلاعاتی که از منابع موثق کسب کرده، و به صحت آنها اطمینان دارم، در اختیار همگان قرار دهم. بنا به دلایل روشن نمی‌توانم با ذکر نام منابع اطلاعاتی خود، آنان را به خطر بیندازم. گزارشها از منابع مختلفی به دست آمده، ولی در اساس با هم مطابقت دارند و در واقع همدیگر را تأیید می‌کنند. زمان آسیب‌پذیری از تبلیغات سپری شده، و اکنون هر چه دربارهٔ یک رویداد بیشتر تبلیغ شود، حاصل بهتری خواهد داشت، زیرا، اگر این قتل عام هنوز به پایان نرسیده باشد، احتمال متوقف کردن آن وجود دارد.

با تأسف باید بگویم، اطلاعاتی که از چندین منبع بدستم رسیده، نشان می‌دهد، شمار کسانی که با شیوه‌های مختلفی، که بعداً به آن اشاره خواهم کرد، نابود شده‌اند، بسیار زیاد است. عدهٔ

1. Tiflis

2. Lord Cromer

برآورد شده به رقم هشتصد هزار تن می‌رسد. با اینکه می‌دانم این ارقام در حال فزونی است، به جرأت اعلام می‌کنم که این ارقام قابل تصور است، زیرا نابودسازی بی‌مانندی در سراسر کشور، از مرزهای ایران گرفته تا دریای مرمر بعمل آمده، و تاکنون تنها شهرهای معدودی در سواحل ایگین^۱ از این مهلکه جان بدر برده‌اند. این اتفاق با چنان دقت و نیت قبلی طراحی شده، و با چنان کوشش بی‌رحمانه‌ای به اجرا درآمده که پیش از این، هرگز در میان ترکها مشاهده نشده بود. بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد تا جایی که بتوان اثبات کرد، قتل عام حاصل سیاست درازمدت گروهی ماجراجویان بی‌ملاحظه‌ای است که اکنون دولت امپراتوری ترکیه را در دست دارند. آنان تا فرارسیدن موقع مناسب درباره اجرای طرح خود تردید داشتند، بنظر می‌رسد که در ماه آوریل موقع مناسب فرا رسید، و در این هنگام دستورها صادر شد، دستورهایی که در هر زمینه از قسطنطنیه می‌رسید و مقامات دولتی در برابر تهدید اخراج از خدمت، خود را ملزم به اجرای آن دستورها می‌دیدند.

مسلمانان هیچگونه احساسات تند و شدیدی علیه ارمن‌های مسیحی نداشتند. همه چیز به میل و اراده دولت صورت گرفت، تعصبات مذهبی در این کار نقشی نداشت، بلکه آنان صرفاً از جنبه سیاسی میل داشتند، از دست پدیده غیرمسلمان راحت شوند، که یک دستی امپراتوری را تهدید می‌کرد و به راحتی نمی‌شد آنان را زیر فشار گذاشت. تمامی اطلاعاتی که به دست آورده‌ام مؤید این نکته است که تعصبات مسلمانان در این ماجرا ابدان نقشی نداشته

1. Aegean

است. مسلمانان بجای اینکه ظاهراً این قتل عام را مورد حمایت قرار دهند، آن را تقبیح کردند. لازم به گفتن نیست که، اغلب آنان کوشیدند مداخله کنند، و بهر صورت بنظر نمی رسد رفتار دولت ترکیه را تأیید کرده باشند.

هیچ یک از احکام اسلام، قتل عام ارمن ها را توجیه نمی کند. مقامات صالح به من گفتند که رهبران بلندپایه مذهبی مسلمانان، دستور قتل عام صادره از جانب عبدالحمید را نکوهش کرده اند. در چند مورد به دلایل انسانی و دینی، فرمانداران از اجرای دستورهای صادره سرباز زدند و در صدد تأمین ارمن های تیره روز برآمدند. شنیده ام که دو فرماندار به سبب سرپیچی از دستورها، اخراج شدند، و افرادی که نرمش بیشتری داشتند جانشین آنان شدند و قتل عام انجام یافت.^۱

همچنانکه گفتم، شیوه کار مبتنی بر نظم و قاعده ای بود. گل جمعیت ارمنی شهرها و روستاها با جستجوی خانه بخانه بیرون آورده شدند. تمام افراد خانواده به خیابان کشانده شدند. عده ای از مردان به زندان افتادند و در آنجا زیر شکنجه به قتل رسیدند، و بقیه مردان به همراه زنان از شهر بیرون رانده شدند. هنگامی که کمی از شهر فاصله گرفتند، تفکیک شده، مردها به مکانی در کوهستان محل استقرار سربازان، یا قبیله ای از کردها که برای کمک به قتل عام بسیج شده بودند، برده شدند، و در آنجا با شلیک گلوله یا سرنیزه به قتل رسیدند. زنان، کودکان، و پیرمردان تحت نظر پست ترین سربازان، به مقصدی دور، گاه به ناحیه ای ناسالم در مرکز آسیای صغیر، و غالباً به صحرای گسترده ای در ایالت درالزور^۱ واقع در

1. Der-El-Zor

شرق حلب^۱ در جهت رود فرات برده می‌شوند. روزهای متوالی با پای پیاده توسط سربازان به پیش رانده می‌شدند، اگر قادر به همراهی کاروان نبودند، کتک می‌خوردند یا رها می‌شدند تا بمیرند، عده زیادی کنار جاده افتادند و شمار دیگری از گرسنگی تلف شدند. دولت ترکیه هیچ نوع توشه و آذوقه‌ای به آنان نداده بود، در حالیکه هر چه خود داشتند، قبلاً از آنان ربوده بودند. شماری نه چندان کم از زنان، به زور برهنه شدند، و در آن شرایط، زیر تابش آفتاب مجبور به سفر شدند. برخی از مادران دیوانه شدند، و چون قادر به حمل کودکانشان نبودند، آنها را به زمین پرت می‌کردند. مسیر کاروان با اجساد مردگان نشانه گذاری شد، تقریباً عده کمی به مقاصد تعیین شده و منتخب رسیدند، بی تردید هدف نیز همین بود، زیرا بازگشت غیرممکن بود، و امیدی نمی‌رفت که بتوانند مصائب را تحمل کنند. من قرائن این تبعید دسته جمعی را با مدارکی دال بر صحت آنها در اختیار دارم، و یک دوست امریکایی که اخیراً از قسطنطنیه بازگشته، می‌گوید: جریاناتی در قسطنطنیه شنیده که مؤید گزارشهایی است که به من واصل شده است، آنچه او را شگفت زده کرده، آرامش نسبی کسانی بوده که اطلاعات دست اول مربوط به این ستمگری را بیان می‌کرده‌اند. آنچه را که بندرت می‌توان مایه سرفرازی و نیکنامی دانست، تعجب کمی در ترکیه برمی‌انگیزد. در سال ۱۸۷۶ در روم شرقی^۲ و از ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۶ در بخش آسیایی ترکیه، قتل عام فرمان روز بود. بسیاری از زنان ارمن، هنگام رانده شدن از خانه و کاشانه خود،

1. Aleppo

2. Eastern Rumelia

برای سرنوشت بس حقارت بارتری زنده نگهداشته شدند. عده زیادی از آنان به تملک افسران و مأموران غیرنظامی درآمدند و به حرمسرای آنان سپرده شدند. دیگران در بازار به خریداران ترک مسلمان فروخته شدند، زیرا بایستی جبراً مسلمان می شدند. این عده هرگز والدین و شوهران خود را دوباره نخواهند دید، این زنان مسیحی به یکباره، به بردگی، ننگ، و ترک آیین محکوم شدند. در سطح گسترده ای دختران و پسران نیز به عنوان برده، به نازل ترین بها، گاه فقط به ده یا دوازده شیلینگ، در بازار به فروش رفتند، درحالیکه پسران خردسال دیگر تحویل درویشها می شدند تا در جایی مثل خانقاه، به زور مسلمان شوند.

برای ارائه نمونه ای از شیوه اندوهبار کشتار گروهی تمام عیار، اشاره به مورد ترابوزان^۱ شاید کافی باشد، موردی که کنسول ایتالیا آن را شهادت داده، و به هنگام قتل عام، زمانی که هنوز کشورش علیه ترکیه اعلام جنگ نداده بود، در آنجا حضور داشت. دستور رسید که همه مسیحیان ارمنی ترابوزان باید کشته شوند. بسیاری از مسلمانان کوشیدند همسایگان مسیحی خود را نجات داده و در خانه های خود آنان را پناه دهند، ولی مقامات ترکیه آرام و قرار نداشتند. در اجرای دستورهای صادره، تمامی مسیحیان را شکار کردند، همه را گرد آوردند و جمعیت انبوهی از آنان را در خیابانهای ترابوزان راه انداختند، از قلعه گذشتند و راهی حاشیه دریا شدند. در آنجا جملگی را سوار قایقهای بادی کردند، وقتی که در دریای سیاه مسافتی را پیمودند، همه را به دریا ریختند و نابود کردند. تقریباً تمامی هشت تا ده هزار تن ارمنی در این جریان غرق

1. Trebizond

شدند. پس از این همه جنایت، هر داستانی باورکردنی است، و متأسفم از اینکه بگویم، تمامی داستانهایی که به دستم رسیده، ماحوی مشابهی از وحشت و تنفر دارند که در مواردی با داستان شکنجه‌های غیرقابل تصویری تشدید می‌یابند. به رغم همه جنایت‌ها، وضع آنانکه با مرگ‌آنی خود از این فلاکت رستند، رقت‌بار نیست، بلکه زنان تیره‌بختی بودند که پس از قتل شوهرانشان، دخترانشان مورد تجاوز قرار گرفتند، و خود همراه با کودکان خردسال، برای مرگ، در صحرا رها شدند، صحرایی بدون امکان تأمین معاش، و جایی که قربانی اعراب وحشی قبایل آن حوالی شدند. به نظر می‌رسد سه چهارم، یا چهارپنجم تمامی ملت از بین رفت، و از بعد از تیمورلنگ، هیچ جرمی با چنین وقاحت و گستردگی در تاریخ ثبت نشده است.

درباره بهانه‌های دولت آلمان و معاذیر سفیر آن کشور در واشینگتن در مورد رفتار متفق خود پیرامون «فرونشانیدن اغتشاشات»، اجازه دهید اضافه کنم که هیچ زمینه‌ای دال بر اینکه از سوی ارمن‌ها قیامی رخ داده است، وجود ندارد. عده معینی از ارمن‌ها، داوطلبانه به نفع روسها در ارتش قفقاز جنگیدند، ولی برابر اطلاعاتی که به من داده شده، آنان از ارمن‌های ماوراء قفقاز خود، در جنگ شرکت جسته‌اند.، ولی بهر حال داوطلبانی که چنین خدمات درخشانی در ارتش روسیه، در نخستین بخش جنگ عرضه کردند، از ارمن‌های روسیه بودند که در قفقاز زندگی می‌کردند. در هر کجا که ارمن‌ها به جنگ پرداختند، تقریباً بدون سلاح بوده، و در دفاع از خود، خانواده خود، و در برابر فشار ددمنشانی بوده که دولت را در کشور بدست داشتند. گرچه عده‌ای از مقامات و جراید آلمان در

دفاع از دولت ترکیّه مطالبی گفتند و نوشتند، ولی بر پایه چنین زمینه‌ای هیچ پوزشی قابل پذیرش نیست. سیاست قتل عام و تبعید، یک هوسرانی و عدم مبارزه جویی بود. به نظر می‌رسد پیروی از اصولی بود که یکبار سلطان عبدالحمید آشکارا آن را چنین بیان کرده بود: «راه‌هایی از مسئله ارمن‌ها، رهایی از ارمن‌هاست»؛ صلاح دید انقراض ارمن‌ها، توسط سران دولت ترکیّه، که خود را کمیته اتحاد و پیشرفت می‌نامند، با دقت بیشتر و خون‌آشامی شدیدتری نسبت به زمان عبدالحمید دنبال شده است.

اطمینان دارم که هنوز جاهایی هستند که ارمن‌های رانده شده به کوهستان، با تمام توان خویش، به خوبی از خود دفاع می‌کنند. اخیراً کشتی‌های گشت فرانسوی نزدیک به پنجهزار تن از آنان را از سواحل سوریه سوار کردند و اینک در راه مصر هستند، و آنان به ما می‌گویند که در بلندی‌های ساسون^۱، شمال سوریه، و نیز احتمالاً در کوه‌های سیلیسیا^۲، هنوز گروه‌های کمی وجود دارند که با سلاح‌ها و مهمات محدود، با شجاعت کامل در برابر دشمن، تا حد امکان از خود دفاع می‌کنند. بنابراین، با توجه به پناهندگان به کوهستان و کسانی که به ماوراء قفقاز گریخته‌اند، هنوز تمام ملت منقرض نشده و اطمینان دارم، همه ما از صمیم قلب موافق هستیم که باید حداکثر کوشش خود را در راه کمک به بخت‌برگشتگانی که صدها تن از آنان هر روز از وبا و کمبود ضروریات اولیه جان می‌سپارند، بعمل آوریم. اینک این تنها چیزی است که در انگلستان همه ما می‌توانم انجام دهیم. بیایید آن را انجام دهیم، و به سرعت هم

1. Sassoon

2. Cilicia

انجام دهیم.

تاکنون نتوانسته‌ام اطلاعات معتبری دربارهٔ نقشی که گفته می‌شود آلمان در رهبری و تشویق این قتل‌عام برعهده داشته است، به دست آورم، لذا درست نخواهد بود که دربارهٔ این موضوع نظری ابراز شود. ولی کاملاً بدیهی است که تنها راه نجات بازماندگان تیره‌روز این ملت کهن مسیحی، در نظر عموم مردم جهان، به ویژه ملت‌های بی‌طرف، استفاده از اعمال نفوذ، حتی روی دولت آلمان، و ترغیب آنان به اقداماتی است که بتوان از قتل‌عام پیشگیری کرد. تاکنون، آنان با سنگدلی مشابهی خود را کنار کشیده‌اند. حال، بگذارید آنها به دولت ترکیه بگویند که خودشان مجازات مناسبی را در نظر گرفته‌اند، و چیزی هست که نظر خشم‌آلود جهانی آن را تحمل نخواهد کرد.

برایس

گواهان

محتویات این کتاب براساس گواهی‌های غیرقابل تکذیب استوار شده که اظهارات مبلغان مذهبی آلمان، سوئیس، امریکا، و شهروندان دیگر کشورهای بی‌طرف را در بردارد. حاوی گزارش کنسول‌ها، از آن جمله نمایندگان آلمان است که در محل حضور داشتند. در اینجا نامه‌های خصوصی بی‌شمار، نامه‌هایی که در جراید متفقین و کشورهای بی‌طرف چاپ شده، گواهی‌های شاهدان عینی دال بر اینکه چه دیده‌اند، ثبت شده است. نیز تعدادی از شهادت‌نامه‌های خصوصی که قبلاً توسط کمیته شهروندان ممتاز ایالات متحده^۱ چاپ شده است، در این کتاب دیده می‌شود. هر چه بیشتر این شهادت‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند، واضح‌تر و حتی گاه تا کوچکترین دقایق همدیگر را تأیید می‌کنند. در اینجا شهادت‌هایی ارائه می‌شوند که اطمینان کامل از صحت بیان آنها وجود دارد. البته بر ملا کردن اسامی این گواهان امکان ندارد، زیرا هنوز اسامی از آنان در جراید نیامده، و نیز این کار باعث می‌شود، عده‌ای از کسانی که تحت سلطه حکومت ترکیه هستند، در معرض خطر مرگ حتمی قرار گیرند.

۱. در بسیاری موارد (گ. ک. ا) را علامت اختصاری «گزارش کمیته امریکا» بکار برده‌ایم.

- ۱ -

ارمنستان پیش از کشتار همگانی

جنگ آلمان با اعمال وحشت و ویرانی در مناطق ناآشنا با جنگ، همانند بلژیک صلح جو و فرانسه صنعتی، آغاز شد. بعدها این جنگ موفق شد زخم کهنه کشورهای را که قبلاً درگیر جنگ بودند، تازه کند. لهستان غبطه اوضاع و احوال قبل از ۱۹۱۴ خود را می خورد؛ مردم بالکان از واپسین امید خود به برادری دست شسته بودند؛ واینگ، در حاشیه شرقی میدان جنگ آلمان، حاکمان ترکیه، با اتخاذ روش های وحشیانه غیرقابل تصویری، با خونسردی و با هدف نابودسازی یکباره نژاد ارمن از پهنه روزگار، به کوشش سازمان یافته ای دست زده اند.

شاید ارمن ها کهن ترین نژاد متمدنی باشند که در آسیای غربی استقرار یافته اند و یقیناً امروزه قوی بنیه ترین قوم هستند. موطن آنان کوه های پرپیچ و خمی است که از دریای مازندران تا دریای مدیترانه و دریای سیاه ادامه می یابد. کشاورز ارمن، از روزگاران بسیار دور تا زمان این فاجعه نهایی، با کوشش خستگی ناپذیر، در اینجا زیسته است. در همین جا، قلمرو ارمن ها نخستین مرکز تمدن نیرومند جهان بود که مسیحیت را به عنوان مذهب ملی برگزید. در اینجا، کلیسا و مردم، با نیروی خارق العاده زندگی، در برابر امواج پی در پی

سلطه بیگانگان که از هر سو بر آنان تاخت، آداب و سنن خود را حفظ کردند.

در چند قرن گذشته، بهر حال، ارمنستان دارای حدود و ثغور معینی نبود، زیرا در ایالات شرقی امپراتوری ترکیه، با همان اختلاط نژادی و تجزیه روبرو هستیم که رژیم ترکیه در نواحی بالکان اعمال کرده است. بر اثر سوء تدبیر حاکمان، کردها که خود از نژادی کهن هستند، محل اقامت دیرین خود را ترک گفتند و در کوهستانهای آباو اجدادی ارمن ها پراکنده شدند. آنان که دشت ها را برای چرای بزها و گوسفندان شان ترجیح می دهند، دهکده های پاکیزه و مزارع کشت شده ساکنان اصلی آن دیار را به چشم حقارت می نگرند. به این ترتیب، ارمن ها مالکیت سرزمین متعلق به خود را از دست داده اند، ولی با دست یافتن به موطن جدید که فراتر از مرزها است، آن را تلافی کرده اند. زیرا ارمن ها تنها کشاورزان صنعتی نیستند، بلکه دارای استعداد سرشاری در هنرهای دستی و کارهای روشنفکرانه نیز هستند. ویران ترین روستای ارمن در کوهستانها نیز فاقد مدرسه نیست، مدرسه ای که راه رسیدن به جهان گسترده تر را هموار می سازد. ارمن ها، همچنین استعداد تجاری یهود را در اروپای شرقی، و یونانی در لوان^۱ دارا هستند، و خود نیز با مهارت در کار تولید و تجارت، نقش مشابهی در درون ترکیه آسیایی به عهده دارند. دهکده هایی که در شمال سوریه و آناتولی تا هشت ماه پیش مرکز تجمع ارمن های موفق بود، اکنون مهارت های محلی، ذکاوت، تجارت و مراودات بازرگانی شهر با قسطنطنیه و اروپا

1. Levant

بود. در قسطنطنیه، جمعیت ارمن‌ها به بیش از دویست هزار تن افزایش یافته بود، و تقریباً همین مقدار نیز در تفلیس پایتخت ماوراء قفقاز روسیه بود. در واقع، ماوراء قفقاز با دولتی مسیحی، و وعده‌های پیشرفت اقتصادی که داده بود، وطن دوم نژاد ارمن شده بود. پیشوای کلیسای ارمن، خلیفه^۱، در اچمیادزین^۲، منطقه نفوذ روسیه مستقر است، جایی که شاهد هفتصد و پنجاه هزار تن از ارمن‌ها، در سمت شرقی مرز روسیه و ترکیه بسر می‌برند. بهر حال هشت ماه پیش این ارقام نشان‌دهنده اقلیت نژاد ارمن بود، زیرا هنوز نزدیک به یک میلیون و دویست هزار نفر تحت حکومت ترکیه باقی بودند. بیش از نیمی از این اکثریت در ارمنستان اصلی، شرق رود فرات علیا و شمال دجله به سر می‌بردند. بقیه در تمامی شهرهای واقع در بین فرات و قسطنطنیه پراکنده بودند. به ویژه عده کثیری در بخش آدانا^۳ واقع در سیلیسیا مستقر بودند، که دشت مرزی حاصلخیزی در گوشه شمال شرقی مدیترانه بود، در حالیکه استحکامات کوهستانی بالاتر از دشت، شهرهای کوهستانی زیتون^۴ و حاجین^۵ از مراکز آباد ارمن‌ها بودند.

شرایط زندگانی این یک میلیون و دویست هزار نفر، که در حدود هشت درصد کل جمعیت امپراتوری ترکیه را تشکیل می‌داد، هرگز رشک‌آور نبوده است. با آنان بمانند نژادی تابع رفتار

-
1. Katholikos
 2. Etchmiadzin
 3. Adana
 4. Zeitoun
 5. Hadjin

می شد، حق حمل اسلحه نداشتند، در کشوری بی قانون چنان وضع اجتماعی داشتند که مخصوصاً مورد رحم و شفقت همسایگان مسلمان خود قرار می گرفتند. ولی در مقابل این موانع، امتیازاتی وجود داشت. نبوغ تجاری ارمن ها، در میان جمعیت متمایل به محافظه کاری و تقریباً کودن، موجب شده بود که حیات تجاری کشور در انحصار آنها باشد و در نتیجه سهم عمده ای از ثروت مملکت را بدست آورند. چه بسا در موارد شخصی، تحصیل سود همراه با سختی هایی بوده، و با ظلم و جور لطمه خورده، اما در واقع موهبت وجود ارمن ها به اربابانشان غیر قابل اغماض بود، و به دلیل درک این واقعیت از طرف عموم مردم، از سوی جامعه تحمّل می شدند. در حقیقت ارمن های روشنفکر مغلوب، و ترکهای ملاک، به یک موازنه مؤثر دست یافته بودند.

مسأله استقرار دیرین ارمن ها، اول بار توسط سلطان عبدالحمید مورد تهاجم قرار گرفت.

تجربه بالکان به او آموخته بود که سیاست سلطه بر نژادهای امپراتوری، قرار دادن آنان در برابر همدیگر و قتل عام یکدیگر است. این تجربه را او در دو ایالت شرقی بکار بست، جایی که می ترسید ارمن های فعال و مستعد، همانند بلغارها که در ۱۸۷۸ از روسیه استقلال یافتند، در پی استقلال باشند. لذا دقت عمل را دو چندان کرد و تعدّیات جدیدی اعمال داشت، و با بکار گرفتن قبائل کرد بنام «مبارزان حمیدیه» منظور خود را به اجرا درآورد. درجات نظامی و تفنگهای نوین را با توجه به قابلیت های کردان، در اختیار آنان نهاد و از آنها خواست در اجرای این وظیفه پیشقدم باشند. نتیجه این اقدامات رسمی، قتل عام بی سابقه ارمن ها بود که در

۱۸۹۵ و ۱۸۹۶ جهان‌متمدن را تکان داد و موجب شد که گلدستن^۱ در ایام پیری، واپسین سخنرانی خود را در حضور مردم ایراد کند. هنگامی که در سال ۱۹۰۸ عبدالحمید سرنگون شد و «کمیته اتحاد و پیشرفت» قانون اساسی را بر پایه حقوق مدنی یکسان برای شهروندان عثمانی اعلام کرد، ظاهراً امید روزهای بهتری می‌رفت، ولی قانون اساسی عثمانی، در کمتر از یکسال، با همان قساوت، قتل عام آدانا را با گسترش کمتری دنبال کرد. حتی این دوره نیز گذشت، و نام‌ننگی از خود بجای گذاشت. چند ماه پیش از آغاز جنگ، که آقای نوئل بوکستن^۲ به ارمنستان ترکیه سفر کرده بود، گزارش داد، ترک‌های جوان، با گستاخی از سیاست طرفداران عبدالحمید، مبنی بر تجهیز کردها پیروی می‌کنند و هر آن احتمال می‌رود فاجعه تازه‌ای بروز کند. بعد، جنگ پیش آمد و ترکیه به جانب‌داری از آلمان در آن وارد شد و جنایاتی که در جملات زیر بازگو شده است، به وقوع پیوست.

شرح زیر، مبتنی بر شهادت‌هایی است که از منابع مختلف بدست آمده است. برخی از این بیانات قبلاً به چاپ رسیده است. تعداد کمتری از این اطلاعات به طور خصوصی برای لرد برایتس فرستاده شده که روابط شخصی نزدیکی با ارمن‌ها داشت. تمامی اطلاعات واصله با محتوای گزارش کمیته تحقیقات امریکا مطابقت دارند (که در چهارم اکتبر ۱۹۱۵ به طور کامل در ایالات متحده به چاپ رسیده است). کمیته تحقیقات امریکا مرکب از بیست و پنج عضو، از جمله دو سفیر پیشین در امپراتوری عثمانی، چهار تن از

۱. William Ewart Gladstone (۱۸۰۹-۱۸۹۸) (آزادخواه مشهور انگلیسی). «م»

2. Mr. Noel Buxton

رهبران هیأت مبلغان امریکایی در امپراتوری عثمانی، و نیز افراد صلاحیت‌داری مانند کادرینال گیبنز^۱، اسقف گریر^۲، اسقف راین‌لندر^۳، دکتر چارلز الیوت^۴ (رییس پیشین دانشگاه هاروارد)، آقای چارلز گرین^۵، آقای استفن وایز^۶ و آقای جان مات^۷ بودند. این همه مدارک روشن، با همه یکدست بودن آنها، داستانهای نادر قابل قبولی را برملا می‌سازند که در عین حال چندش‌آور نیز هستند. بخشی از این شهادت‌ها از زبان شاهدان بی‌طرف و مسافران و بازرگانان اروپایی و امریکایی است که از داخل ترکیه بازگشته‌اند، یا کسانی آنها را تعریف کرده‌اند که مقیم آنجا بوده‌اند و به حد کافی از ایمنی برخوردارند تا بتوانند مشاهدات خود را از محل حادثه، برملا کنند. بیانیه کمیته امریکایی به چنین پشتوانه‌ای از حقایق متکی است، ولی حتی در چنین وضع باثباتی نیز مصالح امنیتی ایجاب می‌کند که اسامی به طور مستعار ارائه شوند و درباره شهروندان ارمن لزوم کتمان اکید اسامی مشهودتر است. ارتکاب به جنایت بی‌هیچ عذر و بهانه‌ای صورت گرفته، و گردانندگان و محرکان این جنایت از هیچ بهانه‌ای برای ادامه آن درباره کسانی که فجایع این جنایت را فاش کرده‌اند، فروگذار نخواهند بود. با این حال شهادت ارمن‌ها درباره رنج و مشتقاتی که تحمل کرده‌اند، همانقدر واضح است که شهادت دوستان آنان که در امنیت بهتری

-
1. Cardinal Gibbons
 2. Bishop Greer
 3. Bishop Rhinelander
 4. Dr. Charles W. Eliot
 5. Mr. Charles R. Crane
 6. Mr. Stephen S. Wise
 7. Mr. John R. Mott

بسر می‌برند. این گواهی‌ها با بیانیه‌ی شخص خلیفه که از روسیه به اتحاد دفاع ملی ارمن^۱ در امریکا ارسال شده، آغاز می‌شود، که در تاریخ ۲۷ سپتامبر در مطبوعات ارمن به چاپ رسیده؛ و این بیانیه با نامه‌ی محرمانه‌ای از یک مقام عالی رتبه‌ی روحانی دیگر ارمن شروع می‌شود که در منطقه‌ای بی‌طرف سکونت دارد، و نامه را از یک هم‌وطن متشخص خود در ناحیه‌ی مصیبت‌زده دریافت داشته است. پس از آن نوبت پناهندگان می‌رسد، بازماندگان ملّتی که در داخل مرز روسیه، در قفقاز امنیّت یافته‌اند یا توسط دوستان مدیترانه‌ای خود به سوی مصر رهسپار شده‌اند. برای مثال، کشتی‌های گشت فرانسوی چهار هزار و دویست زن، مرد، و کودک ارمن را از سلفکه^۲ در بندر آنتیوخ^۳ سوار کرده و در اواخر سپتامبر، سالم در پرت سعید پیاده کردند. آنان هفت هفته پشت به دریا در ارتفاعات، با تفنگهای بسیار قدیمی و مهمات کم، به خاطر زندگی می‌جنگیدند. در برابر آنها که ارتش منظم ترک با ولگردان حلب^۴ تقویت می‌شد، امکان بقاء را نومیدکننده می‌ساخت، ولی آنان می‌دانستند که تنها راه نجات، مقاومت است، زیرا دستور داشتند، طی یک هفته آمادۀ تبعید شوند، در حالیکه سرنوشت تمام خویشان خود را در اناتولی در برابر چشمان خود می‌دیدند. اما توضیح بیشتر در این زمینه، به بیان ماجرا موکول می‌شود. به اندازه‌ی کافی شواهد مستدل در اختیار هست، و چه بهتر که تمامی ترتیبات جرائم را از آغاز بیان کرد.

-
1. Armenian National Defence Union
 2. Selefkeh
 3. Antioch
 4. Aleppo

کمیته امریکایی درباره قتل عام ارمن ها

شماره ۷۰، خیابان پنجم نیویورک

جیمزل. بارتن^۱ ساموئل ت. داتن^۲

رییس دبیر

چارلز ر. کرین^۳

خزانهدار

۵ چارلز و. الیوت	۴ کلیولند ه. داج
۷ جناب دیوید ه. گریر	۶ جیمز کاردینال گیبنز
۹ ویلیام ا. هیون	۸ نورمن هپگد
۱۱ ارتور کرتیس جیمز	۱۰ موریس ه. هریس
۱۳ ه. پرایره مندس	۱۲ فردریک لینچ

-
1. James L. Barton
 2. Samuel T. Dutton
 3. Charles R. Crane
 4. Cleveland H. Dodge
 5. Cgarkes W. Eliot
 6. James Cardinal Gibbons
 7. Rt.Rev. David H. Geer
 8. Norman Hapgood
 9. William I. Haven
 10. Maurice H. Harris
 11. Arthur Curtis James
 12. Frederick Lynch
 13. H. Pereira Mendes

۱۵	فرنک میزن نارث	۱۴	جان ر. مات
۱۷	جناب پ. راین لندر	۱۶	هری و. آسبرن
۱۹	ویلیام و. راکول	۱۸	کارل دیویس رابن سن
۲۱	ویلیام سلون	۲۰	ایساک ن. سیلگمن
۲۳	آسکار س. استراس	۲۲	ادوارد لینکن اسمیت
۲۵	استفن س. وایز	۲۴	استنلی وایت

-
14. John r. Mott
 15. Frederick Lynch
 16. Harry v.osborn
 17. Rt. Rev. P. Rhineland
 18. Karl Davis Robinson
 19. William W. Rockwell
 20. Issac N. Siligman
 21. William Sloane
 22. Edward Lincoln Smith
 23. Oscar S. Straus
 24. Stanley White
 25. Stephen S. Wise

-۲- نقشه قتل عام

در پاییز گذشته، ورود ترکیه به جنگ، بی درنگ موجب خشم ارمن ها نشد. سیاست ترکهای جوان، بار مسئولیت خدمت نظام را همانند مسلمانان، بر دوش مسیحیان نیز نهاد، و این مورد را می توان به عنوان امتیاز پذیرش مساوات بین کلیه شهروندان عثمانی، در برابر قانون دانست. از این گذشته، بسیاری از ارمن ها بجای ثبت نام در ارتش، پول پرداخته بودند. گرچه نمی توان این گفته را قویاً تأکید کرد، ولی شهرت داشت که این نژاد، مردمانی صنعتگر و موفق بوده، و وقت خود را وقف کارهای صلح آمیز می کردند. بخش عظیمی از این افراد را مردان و زنان تحصیل کرده ای تشکیل می دادند که در مدارس و دانشگاه های اروپا، و یا در مدارس عالی مبلغان مذهبی امریکایی تحصیل کرده بودند؛ و این عده طبقه متفکران، مخترعان، معلمان، بازرگانان و هنرمندانی را که مغزهای متفکر به شمار می روند، تشکیل می دادند^۱. دوباره جنگ بر ضد نیروهای مسیحی سوق داده شد، و کسانی آن را برپا می کردند که پنج سال پیش برادران همین مسیحیان

۱. بسیاری از ارمن ها در روسیه افتخاراتی در جنگها کسب کرده اند. برای مثال، در سال ۱۸۱۲ پرنس باگراتیون در برابر ارتش ناپولئون، و در سالهای ۱۸۷۷ و ۱۸۷۸، ژنرال ملیک اوف و ژنرال لازاروف جنگ روس و ترک.

را در آدانا قتل عام کرده بودند. این جنگ برای ارمن‌ها، جنگ میهن پرستانه نبود، لذا بسیاری از مردان ارمن در خانه ماندند، و آنگاه که دولت دستور خلع سلاح ارمن‌های ارتشی را صادر کرد، و آنان را برای احداث راه بکار گماشت، امکان تقبیح چنین تغییر شغلی وجود نداشت. بدین ترتیب با احساس قبل از وقوع خطر، زمستان سپری شد و بهار فرارسید.

در این میان، دولت قسطنطنیه - گرچه اطلاق دولت بر انور طلعت، و دیگر افراد «کمیته اتحاد و پیشرفت»، که لرد برائیس آنان را «مشتی آدمکشان بی آبرو» می خواند، کار درستی نیست - این سازمان نیرومند، طرح‌های خود را تهیه می کرد، و در ماه آوریل آنها را به اجرا گذاشت.^۱

توطئه، چیزی جز نابودی تمامی جمعیت ارمن در درون مرزهای عثمانی نبود. زیرا جنگ باعث شد که کشورهای اروپایی، موقتاً کنترل هرچند ضعیف خود را روی دولت عثمانی از دست بدهند. از سویی گروه‌های متخاصم، یاران و دوستان بسیار خوب ترکیه بودند، و انور طلعت به آینده می اندیشید، و روی پیروزی معهود خود و یارانش حساب می کرد که چگونه با اتکاء به آن، در برابر انتقام قدرتهای غربی و روسیه، که همواره حائل میان خصومت بدفرجام دولت عثمانی و اتباع درمانده ارمن بودند، ایستادگی کنند. الغاء کاپیتولاسیون^۱ دیوار قانونی حمایت خارجی را فرو ریخت، که در پشت آن بسیاری از ارمن‌های عثمانی، کم و بیش پناه مؤثری یافته بودند، و فرصت وارد آوردن ضربه‌ای که هرگز نیازی به تکرار نداشت، فرا رسید. طلعت بای پس از اشاره آخر چنین گفت:

۱. Capitulation حق داوری کنسولی. «م»

«از این پس تا پنجاه سال دیگر، مشکلی بنام ارمن وجود نخواهد داشت.»

جنایت بسیار منظم و بطور دسته جمعی صورت گرفت، زیرا اعمال روشی مشخص در بیش از پنجاه منطقه دیده می شود. این مناطق بیش از آن هستند که بتوان در اینجا مفصلاً توضیح داد، ولی در نقشه پیوستی مشخص شده اند^۱ که تمام ایالات مهم ارمنستان و آناتولی شرقی، به انضمام اسمید^۲ و بروسا^۳ در غرب، منهای تعدادی از مناطق تراس^۴ را در برمی گیرد. هدف آن نیست که داستان یکنواخت وحشت بار را چند برابر کرد، زیرا دستورها بطور یکسان از قسطنطنیه صادر شد^۵ و با دقتی قابل توجه توسط مقامات محلی به اجرا درآمد. تنها دو مورد گزارش شده که مقامات محلی از اجرای دستورها سرپیچی کرده اند. یکی از این دو مورد، فرماندار محلی اورک^۶ در بخش قیصریه بود که بلافاصله جای خود را به فرد فرمانبرداری داد. از سوی دیگر قائم مقام منطقه ای به اعتراض یک مبلغ مذهبی آلمانی چنین پاسخ داد: «برغم همه، اگر قانون و خود سلطان هم این عمل را منع کنند، من طرح را به اجرا خواهم گذاشت، و هرچه دلم بخواهد انجام می دهم.» (گ. ک. ا.)

۱. به استثناء شش دهکده کوچک ارتفاعات سیلیسیا.

2. Ismmid

3. Broussa

4. Thrace

۵. «نمی توانستم باور کنم بدستور دولت مرکزی بود که ارمن ها از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شدند و تنها در قسطنطنیه بود که به این واقعیت پی بردم. نیز، دریافتیم که فشارهای وارده از سفارتخانه های خارجی ثمری نداشت.» خلاصه نامه یک ارمن به یک شهروند امریکایی که در چهارم سپتامبر ۱۹۱۵ در روزنامه ارمن «گچناگ» در نیویورک چاپ شده است.

6. Everek

گل مایه همین بود.

در روز بخصوصی، در شهرهایی که درگیر ماجرا بودند، ژاندارمهای محلی مجهز به سرنیزه، خیابانها را اشغال کردند، و دولت کلیه مردان نژاد ارمن را که توانایی جسمی داشتند و قبلاً از خدمت نظام معاف شده بودند، فراخواند تا خود را معرفی کنند، در غیر این صورت اعدام خواهند شد. «توانایی جسمی» مفهوم وسیعی داشت، زیرا همه مردان پانزده تا هفتادساله را شامل می شد، و ژاندارمها این عده را از شهر بیرون بردند. آنان راه درازی در پیش نداشتند، زیرا ژاندارمها آمادگی قبلی داشتند، و راهزنان و کردان ترک در گروه های وسیع، در بلندیها به انتظار بودند. آنان چشم به راه بودند تا زندانیان را به قتل برسانند. نخستین دره متروک، کشتار تمام عیار ارمن ها را شاهد بود، ژاندارمها که وظیفه خود را به پایان رسانده بودند، با فراغت خاطر به شهر بازگشتند.

این پرده اول نمایش بود. امکان مقاومت رقت بار، توأم با نبوغ بی نظیر، پرده دوم نمایش بود. به مردان کهنسال، زنان، و کودکانی که اینک از جماعت ارمن ها بر جای مانده بودند، بی درنگ اعلام شد که در مدت معین، جلای وطن کنند؛ مدت زمانی در حدود یک هفته یا شاید ده روز، که بطور معمول یک هفته تعیین می شد، و در هیچ شرایطی از دو هفته تجاوز نمی کرد. تمام افراد خانواده، از خانه هایشان بیرون کشانده شده، به مقصدی نامعلوم رانده می شدند، در حالیکه بنابر طرحی که بعداً تشریح خواهد شد، کلیه

خانه و مایملک آنان باید به ترکها انتقال می یافت.^۱

به سختی می توان مفهوم چنین فرمانی را تجسم کرد. ارمن ها بر بریت سرخ پوستان قاره امریکا را نداشتند که در مقابله با سفیدپوستان عقب نشینی کردند. آنان همانند همسایگان کرد چوپان خود نبودند. مردمی بودند که چون ما می زیستند، مردمی شهرنشین، که نسل اندر نسل در شهر زندگی کرده و از پیشگامان موفق شهرها بودند. در میان این مردم بومی، پزشکان، حقوق دانان، معلمان، تاجران، هنرمندان و صاحبان فروشگاهها بودند که بناهای استواری را با نبوغ و استعداد خویش برپا کرده، کلیساهای پرهزینه و مدارس مجهزی ساخته بودند. زنان ارمن به اندازه زنان اروپایی و امریکایی ظریف، متمدن و به همان میزان بیگانه با خشونت و توخس بودند. در حقیقت آنان نزدیکترین طرز تفکر را با تمدن غربی داشتند، زیرا حداقل پنجاه سال مبلغان مذهبی امریکا و دانشکده های آنان در اغلب مراکز ارمن نشین که در آنجا چنین اعمال فجیعی رخ داد، خدمت کرده، و با مردان و زنان نیکو و برازنده ای آشنایی یافتند که آنان را ارشاد می کردند.

جامعه ای این چنین که پس از احضار همه مشمولان و کشتار شوهران و پدران، فلج شده بود، اینک از ریشه فروریخته و تحت سرپرستی غیرمؤثر مادران و پیرمردان درآمده، که با وحشتی توصیف ناپذیر، به تبعیدی رانده می شوند که به مرگ می انجامد.

تنها راه گریز ممکن، ترک آیین بود، ولی آن هم به گونه ای نبود که اشتیاق برانگیزد. در سال ۱۸۹۵ نیز این امکان پیش آمد و مردان یک شهر در فرات، برای تغییر سرنوشت خویش به آن متوسل شدند.^۱ ولی این پیشنهاد که با از جان گذشتگی مطرح شده بود،

۱. امیدوار بودند که در فرصت مناسبی به مسیحیت برگردند.

پذیرفته نشد؛ و در شهر دیگری در آناتولی، پیشنهاد تنها در شرایط غیرانسانی پذیرفته شد، مبنی بر اینکه کودکان زیر دوازده سال خود را تسلیم دولت کنند تا در «دارالایام» نامعلومی، به اسلام ایمان آورند.

البته دارالایام‌ها مؤسساتی کاملاً موهوم بودند. خانقاه درویشان تنها چیز حقیقی و کاملاً وحشتناک موجود بود. درویشان جامعه‌ای متعصب هستند که غالباً در آناتولی بطور آوره، و همانند جامعه پیش از اسلام زندگی می‌کنند. آنان اجازه داشتند به انتخاب خود، پسران ارمن را به همراه ببرند؛ یکی از گزارشگران لردبرایس شرح می‌دهد، که با دسته‌ای از آنان و نیز کاروان ارمن‌های تبعیدی در جاده برخورد کرده، و کودکانی را دیده که از وحشت می‌لرزیدند، و بطرز وحشیانه‌ای به سوی برادری و اخوت کشانده می‌شدند.

در ناحیه‌ای «برای نجات کودکان طرحی تهیه شد که با حمایت اسقف اعظم یونان، مدارس و یتیم‌خانه‌هایی تحت سرپرستی کمیته‌ای دایر شوند که والی محل رئیس، و اسقف اعظم نایب رئیس آن بوده، سه مسلمان و سه مسیحی نیز اعضای آن را تشکیل دهند.» (گ. ک. ا.) ولی این طرح بدستور مقامات مافوق لغو شد؛ و:

«مشاهده شد که بسیاری از این پسران به بخش دیگری برای توزیع بین کشاورزان فرستاده شدند. زیباترین دختران کم‌سال در خانه‌های فساد متعلق به گروهی که ظاهراً بر آنجا حکومت می‌کنند، نگهداری می‌شوند. از منابع موثق دریافتم که یک

عضو « کمیته اتحاد و پیشرفت » ده تن از زیباترین دختران را در خانه‌ای واقع در بخش مرکزی شهر، برای استفاده خود و دوستانش در اختیار دارد. (گ. ک. ا.)

نشریه ارمن زبان «افق» چاپ تفلیس، در شماره چهارم سپتامبر (۲۲ اوت تقویم باستان) خود گزارش داد که:

«تلگرامی از بخارست حاکی است، ترک‌ها چهار قطار پر از یتیم‌های ارمن داخل کشور را برای توزیع بین خانواده‌های ترک، از آناتولی اعزام داشته‌اند.»

این سرنوشت فرزندان ارمن بود که سن آنان کمتر از آن بود که در ارتش بکار بپردازند، ولی حتی فداکاری والدینی که می‌پنداشتند بدین وسیله کودکانشان از مرگ و رنج‌های تدریجی نجات خواهند یافت، بلااثر ماند.

تنها در یک منطقه شنیدم که به قربانیان، به ازاء ترک آیین از طرف خود و خانواده‌شان امید آزادی داده شد. در اینجا شاهد اظهار می‌دارد که «انبوه جمعیت در دفتر وکلای دادگستری که درخواست‌ها را ثبت می‌کردند، موج می‌زد، جمعیتی که می‌خواستند ترک آیین کنند. بسیاری از آنان بخاطر همسر و فرزندان خود دست به این کار می‌زدند» (گ. ک. ا.)

ولی رهایی سرابی بیش نبود. این نوکیشان نیز همانند دیگران به بیرون شهر برده شدند، و هرگز کسی خبری از آنان نشنید.

اکثر مردم، حتی امید امنیت را به دل راه ندادند، و هفته عفو عمومی سرشار از مناظر جانگداز بود. در واپسین شهر یاد شده، «مردم با فروش تمامی وسائل زندگی خود در خیابان، در تدارک

اجرای اوامر دولت بودند، اشیاء به بهایی کمتر از یک دهم ارزش واقعی خود به فروش رفتند و ترکهای روستاهای همجوار، که برای خرید ارزانتر به شهر آمده بودند، خیابانهای شهر را پر کرده بودند.» (گ. ک. ا.). در این میان، دولت ترکهای را که در واقع با توسل به زور اشیاء را تصاحب می کردند، تنبیه می کرد، ولی عموماً مقامات در این موارد دقت کافی نشان نمی دادند. باید تکرار کرد که ارمن ها مردمانی ثروتمند بودند، ثروتی که از راه هوش، ذکاوت و کار مرتب بدست آمده بود، و ترکهای تهیدست زاغه نشین، همواره این توفیق را که خداوند به کفار داده بود، با تنگ نظری می نگریستند. اینک ترکها به خود آمده بودند. در بندری واقع در ساحل سیلیسیا «یک چرخ خیاطی به یک ونیم مجیدیه (در حدود چهار شیلینگ و نه پنی)، تختخوابهای آهنی به چند فروش فروخته شد.» بندر شادابی در دریای سیاه، منظره کامل این جنایت را به ما نشان می دهد:

«پلیس، هزاران خانه ارمن را یکی پس از دیگری از اثاث خالی کرد و جمعیتی از زنان و کودکان ترک، همانند لاشخورها به دنبال پلیس راه می افتادند، و هر چه به دستشان می رسید، با خود می برند. وقتی پلیس اشیاء گرانبها را از خانه ها بیرون می آورد، آنان برای تصاحب اشیاء باقیمانده هجوم می بردند. من هر روز با چشمان خود شاهد این نمایش هستم، و گمان می کنم تخلیه خانه ها چندین هفته طول بکشد، و پس از آن نوبت فروشگاه ها و مغازه های ارمن می رسد» (گ. ک. ا.)

یک قلع و قمع تمام عیار منظمی برای این منظور طراحی شده بود، زیرا کنسول آلمان به شاهد گفته بود که «او باور نداشت که حتی پس از پایان جنگ، ارمن‌ها اجازه بازگشت به شهرهای خود را داشته باشند.» (گ. ک. ا. ۱).^۲

با اینکه ارمن‌ها از فروش اسباب و اثاث خود پول ناچیزی بدست آوردند، این مبلغ ناچیز هم حتی بیش از مقداری بود که اجازه داشتند با خود ببرند. خرج سفر آنان دقیقاً محدود به چند شیلینگ بود، در حقیقت اگر پول بیشتری همراه می‌بردند، توسط محافظان به تاراج می‌رفت. چنانکه نمی‌توانستند دارایی خود را به پول تبدیل کنند، امید کمتری برای حمل آنها با خود داشتند. در بسیاری موارد، مهلت تبعید چنان کوتاه بود که نمی‌شد اشیاء را بفروش رسانید یا بسته‌بندی کرد، و این امر مخصوصاً در مورد سیلیسیا صدق می‌کند.

برای مثال «در دهکده گبن»^۱، زن‌ها در کنار تشت‌های لباسشویی قرار داشتند، که وادار شدند لباسهای خیس را در آب رها کرده، با پای برهنه و نیمه‌عریان، درست با همان وضع راه جاده را در پیش گیرند. در بعضی موارد موفق شدند قسمتی از لوازم خانه یا وسایل زراعی را همراه ببرند، ولی اغلب قادر به حمل اشیاء نبودند، و حتی در جایی که هنوز فرصت داشتند، اجازه فروش اثاث به آنان داده نشد.» (گ. ک. ا. ۱).

«در حاجین»^۲، افراد دارا که برای سفر خود توشه‌ای

1. Geben

2. Hadjin

آماده کرده بودند، ناگزیر شدند آنها را در کنار
خیابان رها کنند، همین عده بعدها از گرسنگی
رنجهای بسیار کشیدند.» (گ. ک. ا.)

اگر تبعیدی موفق به تهیه وسیله نقلیه‌ای برای خود می‌شدند،
بایستی سپاسگزار می‌بودند. گاه دولت اعلام می‌کرد برای هر
خانواده یک گاری گاوکش تدارک خواهد دید. اما غالباً این
موضوع فرصت دیگری برای استهزاء بود. در ناحیه‌ای، موعد خروج
روز چهارشنبه اعلام شده بود، گاریها ساعت سه و نیم بامداد روز
دوشنبه ظاهر شدند و به مردم دستور داده شد فوراً آنها را ترک
کنند. «حتی برخی از آنان بدون پوشاک کافی از بستر بیرون کشیده
شدند.» در دیگر جاها ابداً وسیله نقلیه‌ای تدارک نشده بود. برای
نمونه، در شهر یاد شده در ساحل دریای سیاه، فرماندار کل به
شاهد گفت: «به ارمن‌ها اجازه داده بود که در تدارک گاری باشند.»
ولی شاهد می‌گوید: «لیکن هیچکس ظاهراً تدارکی نمی‌دید.
بهر حال، تاجر متمولی را می‌شناسم که برای سفر خود و همسرش
پانزده لیره ترک پرداخت کرد.... اما ده دقیقه پس از آغاز سفر،
ژاندارمها دستور دادند گاریها را ترک کنند و این گاری به شهر
بازگردانده شد.» داستان همیشه چنین بود، زیرا صاحبان وسائط
نقلیه همواره ترکهای محلی بودند که در نظر نداشتند کاروان
مخوف را تا مقصد همراهی کنند. زیرا پس از یکی دو روز سفر،
وقتی که آخرین سگه‌ها به عنوان رشوه پرداخت می‌شد،
گاری رانان، سر گاوها را به سوی دیگر برمی‌گرداندند. غالباً کاروان
دوم وقتی راه می‌افتاد، گاریهای خالی تبعیدیان قبلی را می‌دیدند، و
درمی‌یافتند که آنان نیز باید بخش اعظم سفر طولانی خود را، با

پای پیاده در کوهستان‌ها طی کنند^۱. از تأثیری که این موارد در شاهدان برجای می گذاشت، بهر حال چنین برمی آید که صحنه‌های تبعید بایستی بسیار دلخراش باشند. از آن شهر ساحلی، تبعیدیان در گروه‌های متوالی دوهزار نفری، اعزام می شدند

«اشک و شیون زنان و کودکان بسیار جانگداز بود. برخی از این افراد از طبقه متمدن و مرفه بودند و عده‌ای نیز به تجمل و آسایش عادت داشتند. در بین آن‌ها کشیشان، بازرگانان، بانکداران، حقوقدانان، مکانیک‌ها، دوزندگان و افرادی از هر طبقه و صنفی وجود داشتند تمام ترک‌ها که از قبل می دانستند این مردم قربانیان آنها هستند، با آنان همانند حیوانات رفتار می کردند.» (گ. ک. ا.)

در اینجا شرح دیگری از ناحیه‌ای دیگر عرضه می شود:

«تمام صبح، اربابه‌های مملو از زن و کودک، از شهر بیرون می آمدند و گاه، مردی فراری از تبعیدیان پیشین، در بین آنها دیده می شد. همه زن‌ها و دخترها لباسهای ترکی پوشیده بودند تا چهره‌شان نظر

۱. برای مثال، واقعه زیر که در نامه‌ای گزارش شده و در روزنامه نیویورکی «گوچناگ» Gotchnag در چهارم سپتامبر چاپ شده، و قبلاً نیز به آن اشاره شد، باین شرح است:

«وقتی دولت اعلام کرد جماعت ارمن باید از شهرهای داخلی واقع در آناتولی شرقی کوچ کنند، خانم ایکس، مبلغ مذهبی اجازه یافت تا تبعیدیان را همراهی کند. او برای شاگردان و معلمان مدرسه تبلیغی یک گاری، هشت اربابه و شش الاغ خرید. دولت برای هر خانواده یک گاری گاوکش در اختیار گذاشته بود، ولی دقیقاً کسی نمی داند خانواده‌های تیره‌بخت تبعیدی تا چه مسافتی را با آنها سفر کردند و یا در چه لحظه‌ای وادار شدند که با پای پیاده به سفر ادامه دهند.»

ارابه رانان و ژاندارمهای بی رحم را که از دیگر نقاط آمده بودند، نگیرد

سایه شوم و وحشت بر شهر گسترده بود. مردم احساس می کردند که دولت مصمم است نژاد ارمن را از پهنه گیتی براندازد، در حالیکه آنان قدرت مقاومت نداشتند. مردم مطمئن بودند که مردان را می کشند و زنان را می ربایند. تبه کاران بسیاری از زندان آزاد شده بودند و کوهستانهای اطراف پر از دسته های مجرمان بود ...

بسیاری از ارمن های ناحیه بطور مطلق ناامید بودند. عده زیادی گفتند، این کار بدتر از قتل عام بود. کسی نمی دانست چه پیش می آید، ولی همه حس کردند که این پایان کار است. حتی پیشوایان مذهبی و رهبران نیز قادر نبودند کلمه ای راجع به امید و دلگرمی بیان کنند. بسیاری حتی نسبت به مقدسات مردد شدند^۱. تحت فشارهای روحی، عده ای به اختلالات روانی مبتلا شدند و برخی برای تمامی عمر دیوانه شدند.» (گ. ک. ا.)

۱. اشاره به موردی است که از قتل عام ۱۹۰۹ گزارش شده، و در آن، وقتی کودک زنی در میان آتش سوزی کلیسای دهکده، زنده زنده می سوخت، مادر برای تسلای خود گفت: «نمی بینید چه اتفاقی افتاده؟ یکی آن بالا دیوانه شده.»

-۳-

جاده مرگ

در این وضع دردناک، گروه زنان ارمن به پیش رانده شدند. در این مهاجرت گروهی مواردی از شجاعت دیده می شد، و هنوز روزنه امیدی وجود داشت که همانا ترک آیین بود. چیزی که شوهران و پدران را بر آن واداشته بود. دست کم در مورد زنها، ترک آیین، اطمینان به زندگی را در پی داشت، زیرا شرط پذیرش این درخواست، ورود بی درنگ زنها به حرمسرای ترکها بود. اغلب زندگی به ازاء از دست دادن عزت و شرف را رد می کردند، با این حال اتفاقاتی در کمین بود که ترک آیین می توانست بخش بهتر آن باشد. عده دیگری به امید بخشودگی، آماده راه پیمایی شدند، و با خوش باوری خود را در اختیار متصدیان امر گذاشتند، غافل از اینکه ژاندارمها از قماش نابکاران بوده، هدفشان آن نبود که کاروان را مصون و به سلامت به مقصد برسانند.

با بی شرمی تمام، قبل از راه پیمایی، عده ای از زنان و دختران فروخته شدند. «یکی از مسلمانان گزارش داد که ژاندارمی به وی پیشنهاد کرد در برابر یک مجیدیه (معادل سه شیلینگ و دو پنی)، دو تن از دختران را در اختیار او بگذارد؛» ترکها زیباترین و جوانترین زنها و دختران را در هر دهکده که توقف می کردند، به فروش می رساندند، و صدها تن از دختران سر از روسپی خانه های

امپراتوری عثمانی درآوردند. اخبار رسیده بسیاری از قسطنطنیه حاکی بود که در بازار، به ازاء چند شیلینگ آنها را می فروشند، و لردبرایس مدرکی در اختیار دارد که به همین منظور دختری کم از ده سال، از شهری در شمال آناتولی، به سواحل سفر^۱ برده شد. این زنان و دختران مسیحی همانند هم خبسان اروپایی خود متمدن بودند، و اینک در چنگال رذالت اسیر شده بودند. با این حال آنان خوشبخت تر از زنانی بودند که حتی نتوانستند از این سفر دهشت بار رهایی یابند، این گروه را پیرزنان و مادران خانواده ها تشکیل می دادند، مادرانی که کودکانی به همراه داشتند و گله وار، با تحمل مشقات سفر، به پیش رانده می شدند.

«زنانی بودند که کودکانی کوچک در آغوش داشتند، یا روزهای آخر بارداری را سپری می کردند، با این همه همچون گله ای زیر تازیانه به جلو رانده شدند. به سه مورد برخورد کردم که زنی در طول راه وضع حمل کرد، و به سبب بی رحمی گاری رانی که او را می برد، بر اثر خونریزی جان سپرد. عده ای از زنان چنان شکسته و درمانده بودند که نوزادان خود را در راه رها کردند.» (گ. ک. ا.)^۲

چندین منبع این واقعیت را شهادت داده اند. یکی از شهادت ها از زنی حکایت دارد که نوزاد محتضر خود را در چاه می اندازد تا از جان کندن تدریجی خلاصی یابد^۲. زن دیگری در

1. Bosphorus

۴۰. حادثه مشابهی توسط یک گواه عینی که به قسطنطنیه آمده بود، ثبت شده که مایع آن (که با گزارشهای خصوصی دقیقاً مطابقت دارد) توسط پروفیسور هاگوپیان طی مقاله ای شرح داده شده که در یکم سپتامبر ۱۹۱۵ در «روزنامه ارمنستان» چاپ مارسی درج شد.

از دحام واگن احشام راه آهن آناتولی، کودکش را روی خط آهن قطار پرت کرد.

«شش مادر رنج دیده که با قطار از قوینه به مقصدی نامعلوم رهسپار بودند، برای نجات کودکان خود، آنها را به خانواده های ارمن سپردند، ولی مقامات محلی کودکان را از آنان گرفتند و تحویل ترکها دادند.»

این رویداد از نامه محرمانه ای نقل شد که به مقامات روحانی ارمن نوشته شده و تأیید (گ. ک. ا.) فقط مخافت آن را افزونتر می سازد.

«یک ارمن به من گفت که دو کودک خود را به دلیل اینکه نمی توانستند راه بروند، در سر راه ها کرده و نمیداند آیا از سرما و گرسنگی تلف شدند، مرد نیکو کاری از آنها نگهداری می کند، یا قربانی درندگان وحشی شده اند. به نظر می رسد که بسیاری از کودکان باین ترتیب در بین راه ها شدند، ظاهراً یکی از آنان به چاه انداخته شده است.»

در این زمینه، شهادت های کاملاً جداگانه ای از منابع مختلف، وقوع رویداد واحدی را تأیید می کنند، و برای حوادثی دیگر که بهمین اندازه وحشتناک هستند، شواهد معتبر بسیاری در دست است.

«دختری سه و نیم ساله دیدم که پیراهنی زنده بر تن داشت. پای پیاده آمده بود همانند کودکان بی شماری که آنروز دیدم، بطور وحشتناکی لاغر و

نحیف بود و از سرما می لرزید.» (گ. ک. ا.)
 در اینجا اظهارت شاهدهی ارائه می شود که یکی از این
 کاروانها را در راه دیده است:

«آنها به کندی پیش می رفتند، و اغلب از گرسنگی
 بیهوش می شدند. پدری را دیدم که کودک یک
 روزه‌ای در آغوش داشت و از پشت سر او مادر
 کودک به زحمت راه می رفت، محافظ ترک با چوب
 او را هل داد. غیر عادی نبود که زنی بیفتد و زیر
 ضربات چوب دوباره برخیزد.» (گ. ک. ا.)
 «زن جوانی که شوهرش زندانی بود، با کودک پانزده
 روزه‌اش به همراه الاغی که وسائالش را حمل می کرد،
 می رفت. پس از یک روز و نیم سفر، سربازی الاغ وی را
 دزدید، و زن ناگزیر شد با کودک در آغوش، راه را
 پیاده پیماید.» (گ. ک. ا.)

اما به سرقت رفتن وسایل در مقایسه با سایر ستمگری‌ها
 چندان زشت نبود. زنان خسته و درمانده، با بی شرمی تمام مورد
 تجاوز قرار می گرفتند، زیرا زنی که حاضر نمی شد با فروش تن
 خود به ثروتمندان ترک، جیب ژاندارمها را پر کند، اسیر شهوت
 حیوانی خود ژاندارم می شد.

«در جایی، فرمانده ژاندارمری علناً به سربازان خود
 گفت که آزادند با زن‌ها و دختران هر کاری دلشان
 خواست بکنند.» (گ. ک. ا.)

شاهد دیگری که عبور کاروان ارمن‌ها را دیده بود
 می گوید: «در پایان راه پیمایی دوازده روزه ارمن‌های

تبعیدی از یک شهر، هیچکدام از آنها را نمی شد
 بجا آورد حتی در این وضع رقت بار هم تجاوز،
 اعمال زور و خشونت واقعیت هر روزی هستند.»
 (گ. ک. ا.)

زنان بسیار کهنسالی در این کاروانها بودند که سن و سال تنها
 عامل معافیت آنان از هتک حرمت بود، ولی نه کهولت، و نه بیماری،
 کسی را از مرگ تدریجی تبعید معاف نمی کرد.

«مورد قابل ذکر دیگر، موضوع خواهر ف. بود که
 شوهرش به عنوان پرستار مرد در بیمارستان ما کار
 می کرد. او حصبه گرفت و به بیمارستان ما آورده
 شد چند روز قبل از تبعید، شوهرش بی هیچ
 تقصیر و محاکمه ای، زندانی و تبعید شد. وقتی که
 اقامتگاه آنها از دست رفت، زن را از تخت بیمارستان
 پایین کشیدند و در کنار کود کانش، با گاری
 گاوکش به تبعید فرستادند.» (گ. ک. ا.)

در واقع اطمینان داشتند که بیماران و پیران، به خودی خود در
 طول راه می میرند.

«زنها معتقد بودند به جایی می روند که بدتر از مرگ
 است، و بسیاری از آنان در جیب خود زهر حمل
 می کردند تا در صورت لزوم از آن استفاده کنند.
 برخی نیز برای دفن کسانی که می دانستند در طول
 راه خواهند مرد، بیل و کلنگ به همراه داشتند.»
 (گ. ک. ا.)

گاهی شکنجه گران، پیش از موعد اقدام به خونخواری

می کردند و فلاکت و تیره روزی تبعیدیان بطور غیرمنتظره ای زود به پایان می رسید. در دهکده ای کوچک، تمامی تراژدی در یک صفحه روی داد:

«چهل و پنج زن و مرد، به فاصله کوتاهی از دهکده، به درون دره ای برده شدند. ابتدا افسران ژاندارم از زنان کام گرفتند. سپس آنان را به سربازان تحویل دادند. برپایه اظهارات این شاهد، سر کودکی را آنقدر به صخره کوبیدند تا مغزش متلاشی شد و جان سپرد. همه مردها کشته شدند، و از این گروه چهل و پنج نفری حتی یک نفر زنده نماند.» (گ. ک. ۱.)

«روز اول ژوئن ۱۹۱۵ مهاجرت اجباری دسته جمعی واپسین گروه ارمن ها از ناحیه ای انجام شد. همه دهکده ها و نیز سه چهارم شهر قبلاً تخلیه شده بود. یک گروه پانزده نفری ژاندارم مراقبت از کاروان چهار تا پنج هزار نفری را به عهده داشتند. کشیش شهر برای آنها سفر خوشی آرزو کرد، ولی به فاصله چند ساعت پیاده روی، در بیرون شهر راهزنان و عده ای از روستاییان ترک مسلح به چوب و چماق، تبر و تفنگ، آنها را احاطه کردند. اول به چپاول قربانیان خود پرداختند، و حتی کودکان خردسال را تفتیش کردند. اشیائی را که تبعیدشدگان نمی توانستند حمل کنند، ژاندارمها به روستاییان فروختند. پس از اینکه حتی توشه راه

افراد بیمار را هم گرفتند، قتل عام مردان از جمله دو کشیش که یکی از آنها نودساله بود، شروع شد. طی شش هفت روز، تمامی مردان بالای پانزده سال به قتل رسیدند. این آغاز یک پایان بود، اسب سواران، حجاب زنان را بالا زدند و خورویان را به همراه بردند.» (گ. ک. ا.)

در اینجا همین داستان بدیع (گ. ک. ا.) از زبان خانمی نقل می شود که در حقیقت خود طعم وحشت این راه پیمایی مخوف را چشیده است.

او شرح می دهد که چگونه با اعدام اسقف اعظم و هفت متشخص دیگر، و کشتار گروهی حدود هشتاد تن در جنگل که قبلاً زندانی شده و تازیانه خورده بودند، جنایت شروع شد: «باقیمانده جمعیت در سه دسته راه افتادند. من جزء دسته سوم بودم. هشت سال پیش شوهرم مرد و برای من، مادرم و دختر هشت ساله ام ثروت هنگفتی بر جای گذاشت، و ما زندگی مرفهی داشتیم. در ابتدای نقل و انتقالات، یک افسر عثمانی بدون پرداخت اجاره بها در خانه من زندگی می کرد. او به من گفت آنجا را ترک نکنم، ولی احساس می کردم که بایستی در سرنوشت هم کیشان خود سهمی باشم. وسایل سفر را بار سه اسب کردم. دخترم گردنبندی متشکل از پنج لیره طلا در گردن داشت، من هم گردنبندی از بیست لیره طلا و چهار انگشتری

الماس همراه داشتم. همه چیزهای دیگر جا گذاشته شد. گروه ما در اول ژوئن (بتاریخ کهن) راه افتاد و پانزده راندارم ما را همراهی می کردند.»

سپس این خانم حمله ناگهانی در راه، قتل دو کشیش و همه مردان بالای پانزده سال را جزء به جزء شرح می هد. اسبها، دارایی و توشه سفرشان همگی از آنان گرفته شد.

«بسیاری از زنان و دختران از جمله خواهرم، که کودک یکساله اش را به گوشه ای پرت کردند، به کوهستانها برده شدند. یک ترک، کودک او را برداشت و نمیدانم کجا برد، مادرم آنقدر در راه رفت تا نتوانست براه ادامه دهد، و بر فراز کوه در کنار جاده افتاد. به اجساد بر جای مانده از گروههای قبلی برخوردیم که در بین آنان عده زیادی از زنان که در کنار شوهران و فرزندان خود کشته شده بودند، دیده می شدند. نیز با افراد مسن و کودکانی مواجه شدیم که گرچه زنده بودند ولی در شرایط ترحم آوری بسر می بردند، و از بس فریاد کشیده بودند، دیگر صدایی از گلوی شان بیرون نمی آمد.»

در اینجا نیز شاهد پیشین، این گزارش را دقیقاً صحه می گذارد.

این شاهد می گوید: «در طول راه، اجساد غرقه به خون مردان و جوانان کشته شده را کراراً دیدیم. همچنین، اجساد زنان و دخترانی را دیدیم که کنار

شوهران و پسرانشان کشته شده بودند. در بلندیهای
کوهها و اعماق درهها، عده‌بی شماری از مردان
کهنسال و کودکان روی زمین افتاده بودند.»

آنها از مسیری می‌گذشتند که کاروانهای پیشین از آن عبور
کرده بودند، این مناظر غم‌انگیز مرگ، توسط شاهدانی تشریح شده
که اندکی پس از نقطه شروع، مسیر کاروان قبلی را دنبال کردند.

«بسیاری از افراد ناگزیر شدند پای پیاده، بی هیچ
نقدینه‌ای، تنها با چیزهایی که از خانه‌های خود بر
دوش حمل می‌کردند، راه بیفتند. طبعاً چنین
افرادى چندان ضعیف می‌شدند که از کاروان عقب
می‌ماندند و در نتیجه با نیرزه کشته شده، و به
رودخانه انداخته می‌شدند. اجساد آنان در دریا
شناور می‌شد و یا در جاهای کم عمق رودخانه، به
صخره‌ها گیر می‌کرد، و در آنجا ده دوازده روز
می‌ماندند و می‌گندیدند.»

با این همه، کسانی که به این شکل می‌مردند، خوشبخت
بودند، زیرا از شکنجه‌های فراوانی که بازماندگان تحمل می‌کردند،
نجات یافته بودند.

خانم ارمن می‌گوید: «بما اجازه ندادند شب را در
دهکده بخوابیم، و در بیرون از آن ماندیم. در تاریکی
شب، راندارمها، راهزنان و روستاییان، کارهای
غیر قابل توصیفی انجام می‌دادند. بسیاری از ما، از
شدت گرسنگی و حمله قلبی جان سپردند، و
کسانی که توانایی راه رفتن نداشتند، در کنار جاده

رها شدند تا بمیرند.» یکبار دیگر گزارش مشابهی گفته‌های او را تأیید می‌کند و می‌افزاید که «مردم در وضعی قرار گرفتند که خوردن علف ضرورت یافت.»

با همه این مشکلات، هنوز عده زیادی جان بدر بردند و متصدیان امر ناچار شدند با روشهای سنگدلانه تری از کثرت جمعیت بکاهند.

این خانم ادامه می‌دهد: «در کناره‌های (غربی) فرات (قره‌لو) و دشتهای ارزینجان^۱، فجیع‌ترین اعمال غیر قابل تصویری که لرزه بر اندام می‌اندازد، در انتظار ما بود. اجساد متلاشی شده زنان و دختران و کودکان، موبر تن هر بیننده راست می‌کرد. راهزنان هر نوع بلای ممکنه را بر سر زنان و دخترانی که با ما بودند، می‌آوردند، و شیون آنها به آسمان بلند بود. در کناره‌های فرات، راهزنان و ژاندارمها، تمامی کودکان زیر پانزده سال را به رودخانه انداختند. کسانی که شنای دانستند، در حال تقلا در آب، مورد اصابت گلوله قرار می‌گرفتند.»

ولی گوینده این ماجرا زنده مانده تا بچشم خود ببیند که «در مرحله بعدی سفر، مزارع و دامنه کوهها انباشته از اجساد سیاه شده و متورمی بود که بوی آنها فضا را متعفن می‌کرد.» در سی و دومین روز به اقامتگاه موقت رسیدند، و در اینجا گزارش او پایان می‌رسد. از سرنوشت این زن اطلاعی نداریم، زیرا اقامتگاه موقت در

1. Erzindjan

محلی کمتر از نیمه راه مقصد نهایی او بود، و ممکن نیست ناملایماتی را که در ماه اول تبعید بر او روا شده، تصور کرد. آزار و اذیت جسمی، خود به تنهایی مشمئزکننده است. خانم ظریفی که سی و دو روز با پای پیاده در راههای صعب العبور مناطق کوهستانی، سفر می کند. شاید آزار روحی آن را تنها از طریق تجربه عملی بتوان درک کرد. در اینجا فقط گزارشی از وقایع بی شمار آورده شده که از زبان دو شاهد شنیده شده و با هم مطابقت دارند، و انتخاب آن بدان سبب نیست که نمونه ای منحصر به فرد است. برعکس، همین وحشت آفرینی ها از ماه آوریل تا کنون، در صدها شهر و دهکده آناتولی و هزاران مایل جاده های کوهستانی، در شرف وقوع و تکرار بوده است. هیچ شک و شبهه ای نیز در صحت این گزارشها وجود ندارد. گزارشهای گردآوری شده در (گ. ک. ا.) همگی توسط گزارشگران زبده ثبت شده؛ و این گزارشها، افشاگریهای مبهم و اغراق آمیزی نیستند. البته علاوه بر شهادت های انفرادی، شرح عمومی این وحشی گریها و ستمکاریها در دست است، ولی آنها نیز عاری از اغراق و گزافه گویی هستند، و در مقایسه با شواهد معتبر، حتی در دقیق ترین جزئیات با هم مطابقت دارند.

به عنوان مثال، چکیده سخنان پروفیسور هاگوپیان درباره افکار عمومی در دست است (در شماره اول سپتامبر ۱۹۱۵ نشریه «ارمنستان» مارسی، چاپ شد) که توسط شاهی که اخیراً از داخل آناتولی به قسطنطنیه بازگشته، گردآوری شده است. او در کمال هوشیاری و دقت درباره گروه زندانیانی که در امتداد کوهستانها روان بودند، ضرباتی که ژاندارمها بر آنها وارد می کردند، کودکانی

که در طول راه بدنیا می آمدند، مادران و پیرمردانی که از فرط خستگی جان می سپردند، و حتی واقعه‌ای که در آن زنی کودکش را در چاه انداخت، شرح می دهد.

شرح نسبتاً مفصلی در نامه‌ای به یک مقام روحانی عالی رتبه ارمن در ناحیه‌ای بی طرف آمده، و از نظر تطابق مطالب، چنان جالب توجه است که بندهایی از آن نقل می شود.

این نامه حاکی است: «در چهار استان، مقامات محلی برای محکومان به تبعید، تسهیلاتی پدید آوردند. پنج تا ده روز مهلت، اجازه فروش بخشی از دارایی خود، و حق اجاره یک گاری توسط چند خانوار، از آن جمله بود. ولی پس از چند روز، گاری رانان آنها را در جاده جا گذاشته و به شهر بازگشتند. چنین کاروانی، روز بعد یا چند روز پس از آغاز سفر، با دسته راهزنان و یا روستاییان ترک روبرو می شوند که از هر سو بر آنها هجوم می آوردند. راهزنان که با راندارمها زدوبند داشتند، مردان و پسران معدودی را که در کاروان بودند، می کشتند، و زنهای، دختران و کودکان را با خود می بردند، و پیرزنانی را که بر اثر گرسنگی و زیر تازیانه راندارمها در طول راه جان می سپردند، بر جای می گذاشتند. شاهد معتبری می گوید که چگونه زنان تبعیدی ایالتی واقع در خارپوت^۱، جا ماندند، و همگی از گرسنگی (روزانه پنجاه تا

1. Kharpout

شصت تن) جان سپردند، و مقامات برای تأمین
بهداشت ترکها، عده‌ای را برای دفن آنها اعزام
کردند ...

«کاروان زنان و کودکان در هر دهکده و شهری که از
آن می گذشتند، در مقابل ساختمانهای دولتی
می ایستادند تا ترکها شخص دلخواه خود را از میان
آنها برگزینند.»

«به این ترتیب از عده افراد کاروان اعزامی از شهری
(خانمی که گزارش او را قبلاً ذکر کردیم، از همین
شهر تبعید شد) کاسته شد، و زنان و کودکان
بر جای مانده، در نقطه‌ای بنام کماخ بغازی^۱، درست
در بیرون ارزنجان، به درون رود فرات انداخته شدند.»

این مطالب از آن حیث اهمیت ویژه‌ای دارند که حوادثی را بهم
ربط می دهند که برای آنها قبلاً دو شاهد معتبر و جداگانه داریم. هر
کس گفته‌های خانم ارمن و قربانی همراه او را مقایسه کند، متوجه
خواهد شد که گزارش کلی داستان اغراق آمیز نیست، و به همان
گونه‌ای است که در آناتولی دهان به دهان می گشت و تا قسطنطنیه و
مارسی رسید، و نسبت به شواهد اصلی، کمتر به شرح جزئیات
زشتی‌ها پرداخته و کمتر تعصب در آن راه یافته است، و در بررسی
حالت اعتدال چشمگیر آن، اعتقاد ما نسبت به واقعیات ارائه شده که
با شواهد بعدی به اثبات می رسند، راسخ تر می شود.

بهر حال، این شواهد بعدی، در واقع غیر ضروری است.
استشادات معتبر آنقدر زیاد هستند که جنایت آشکار را افشاء

1. Kemakh - Boghazi

کنند. این اظهارات متقن، توسط افراد شناخته شده‌ای که خود شاهد وحشی‌گری‌ها یا شکار این جنایات بودند، تأیید می‌شوند. به دلائل امنیتی از افشاء این اسامی خودداری می‌شود، ولی هر کس نگاهی به (گ. ک. ا.) بیندازد، از تعداد جاهای خالی اسامی اشخاص، درمی‌یابد که این شهادت‌ها فی‌نفسه تا چه حد صراحت دارند.

علاوه بر آن، شهادت‌ها از منابع جداگانه بسیاری دریافت شده است. از شهری که رشته سفر خانم ارمن گسیخته می‌شود، بیانات یک شهروند کشور بی‌طرفی را که مقیم آنجا بود، در اختیار داریم. اینجا شهری است در شرق فرات (مراد سو)، محل تلاقی مسیرهایی که از شمال به جنوب امتداد دارند، و بسیاری از کاروانهای تبعیدیان از این راه می‌گذشتند.

این خارجی مقیم محل می‌نویسد: «اگر مسأله، تنها ترک شهر و رفتن به جای دیگر بود، موضوع چندان بد نبود، ولی همه می‌دانند که مسأله شتافتن بسوی مرگ در میان است. اگر در این زمینه شک و شبهه‌ای هم وجود داشت، با ورود چند گروه چندین هزار نفری از ارزروم و ارزینجان، از بین رفت. چند بار از اردوگاه بازدید کرده، با عده‌ای از افراد گفتگو کرده‌ام. بدون استثناء، همگی کثیف، رنده‌پوش، گرسنه و مریض هستند و با توجه به این واقعیت که طی نزدیک به دوماهی که در سفر بودند، جامه‌هایشان را عوض نکرده، پناهگاه و جایی برای شستشو نداشته، و غذایی برای رفع گرسنگی نداشتند، این وضع تعجب‌آور نیست. در اینجا

دولت چهره بسیار اندکی به آنان میداده است. یکبار ناظر بودم که برای آنها غذا آوردند. درندگان وحشی در برابر این انسانهای درمانده، رفتاری بدتر از این نمی توانستند داشته باشند. آنان به سوی محافظانی که غذا حمل می کردند، هجوم بردند، و محافظان، چنان بشدت با چماق آنها را می زدند که گاه منجر به مرگشان می شد. کسی که این درماندگان را در چنین وضعی می بیند، به سختی می تواند باور کند که آنان انسان بودند.

«اگر کسی بکاروان آنها قدم بگذارد، مادران لابه کنان کودکانشان را پیش می آورند و درخواست می کنند که کسی آنها را از ایشان بگیرد. در حقیقت، ترکها از میان کودکان و دختران، عده ای را برای بردگی و کارهای بدتر برمی گزینند. حتی از خدمات پزشکان برای معاینه دختران زیباروی استفاده می کنند و آنها را در اختیار ترکها قرار می دهند.

«در میان آنان مردان کمی وجود دارند، زیرا بسیاری از ایشان در طول راه کشته شده اند. همگی یک داستان را تکرار می کنند، داستان حمله و غارت توسط کردان ترک را. بسیاری از آنان چندین بار مورد حمله قرار گرفته، و شمار کلاتی از آنان به قتل رسیدند. زنان و کودکان نیز کشته شدند. البته عده زیادی از بیماری و خستگی راه بکام مرگ شتافتند، و در اینجا نیز روزانه چند نفر جان می سپارند.

گروه‌های متعدد مختلفی به اینجا می‌آیند، و پس از یکی دو روز، دوباره به سوی مقصدی نامعلوم به پیش رانده می‌شوند. بهر حال، افرادی که به اینجا می‌رسند، تنها بخش کوچکی از عده‌ای هستند که در آغاز بودند. بدین ترتیب ممکن است با ادامه سفر، تمامی این افراد در مدتی نسبتاً کوتاه، بمیرند.

«در میان کسانی که با آنها گفتگو کردم، سه خواهر بودند. آنها در تحصیل کرده و بسیار عالی به انگلیسی صحبت می‌کردند. ایشان گفتند که ثروتمندترین خانواده شهر بودند، و در آغاز سفر از بیست و پنج نفر تشکیل می‌شدند که اینک چهارده تن از آنها زنده بودند. یازده تن از ایشان از جمله شوهر یکی از آنان و مادر بزرگشان را کردان ترک در برابر چشمانشان قصابی کردند. مسن‌ترین مرد بازمانده خانواده هشت ساله بود. وقتی از حرکت کردند، پول، اسب، لوازم شخصی داشتند، ولی همه چیز، حتی لباسهایشان را هم ریودند. آنها گفتند برخی از ایشان کاملاً برهنه بودند و دیگران فقط پوششی به تن داشتند، و زمانی که به دهکده‌ای رسیدند، ژاندارمها از زنان بومی برای آنان پوشاک تهیه کردند.

«دختر دیگری که با او گفتگو کردم، دختر روحانی پروتستان ناحیه بود. او گفت تمامی اعضای خانواده‌اش کشته شدند و او کاملاً تنها

مانده است. این دختر و چند تن دیگر، تنها بازماندگان طبقه مرفه تری بودند که تبعید شده بودند. اینها در ساختمان مدرسه مترو که ای در بیرون شهر نگهداری می شدند و کسی اجازه ورود به آنجا را ندارد. آنها گفتند گرچه اجازه دارند به کنار چشمه مجاور ساختمان بروند، ولی عملاً زندانی هستند، و من در کنار همین چشمه با آنها ملاقات می کردم. دیگران در مزرعه وسیعی، در زیر تابش آفتاب سوزان، کاملاً بی سرپناه بسر می بردند.

«وضع این افراد، گویای سرنوشت کسانی است که اینجا را ترک کرده یا در حال ترک کردن هستند. معتقدم تا بحال چیزی درباره آنها شنیده نشده است و احتمالاً اخبار کمتری هم شنیده خواهد شد. بنظر می رسد برنامه اینست که گردان ترک در جاده برای کشتن عده ای دیگر، به ویژه مردها، در انتظار باشند. کل جریان در کمال دقت سازمان دهی شده و مؤثرترین قتل عامی است که این کشور به خود دیده است.»

این قضاوت یک شاهد عینی است که جریان پیشرفت توطئه دولت عثمانی را به چشم دیده است. او شاهد همان وحشیگریهایی بوده که شش یا هشت قرن پیش از دوره مسیح، در این مناطق رخ می داد. وقتی در کتابها می خوانیم که دولت آشور یا بابل، این یا آن قبیله و یا افراد را «اسیر کرده بودند» به سختی پی به مفهوم آن می بریم، حتی وقتی با واقع نگری سنگدلانه، تصویر این عملیات را

در نقوش برجسته و حجاریهای فاتحان آن دولت مشاهده می‌کنیم، نمی‌توانیم آنها را بخوبی در ذهن خود مجسم کنیم، ولی اینک پی برده‌ایم که جنایات آشوریها به اندازه ترکها شیطانی نبود. معنی چنین تبعیدی «قتل عام مؤثر و سازمان یافته» است، و لازمه آن نیز همواره همین بوده است. ولی آشوریان در پایان سفر، به بازماندگان، بهر حال مجال حیات می‌دادند. به آنان خانه و زمین داده می‌شد، و غالباً جامعه نوینی را در تبعید پدید می‌آوردند، ولی ترکها در بی‌رحمی خود استوارتر بودند. این عده باید به مرگ تبعید شوند، و نباید چیزی مانع آن شود. شاهد می‌گوید: «معتقدم تابحال چیزی درباره آنها شنیده نشده است و احتمالاً اخبار کمتری هم شنیده خواهد شد.» اما بدبختانه او در اشتباه بود. مسلماً اغلب کسانی که از دورترین نقطه شمال به سوی کوهستانها رانده شدند، در سفر وحشتناک خود، همانگونه که گمان می‌رفت، نابود شدند، ولی کسان دیگری از سیلیسیا و شمال سوریه بودند که راه کمتری برای پیمودن داشتند، و این افراد موفق نشدند در طول راه جان بسپارند. آنان برای مخوفترین بخش پرده آخر نمایش زنده ماندند.

-۴-

پایان سفر

اعلامیه نهایی ترکهای جوان چیز نوظهوری نبود. چند سال پیش هنگامی که «کمیته اتحاد و پیشرفت»، رژیم عبدالحمید را ساقط کرد، در مقیاس کوچکتري آن را تمرین کرده بودند و خود را برای نابودی بدکاران شهر آماده کرده بودند. زشت ترین منظره، خیل سگهای ولگرد بود که از نسلی بردبار اجازه یافته بودند در خیابانها ول بگردند و به لاشخوری بپردازند، و مدیریت ضعیف شهرداری نیز با داشتن عوامل انسانی، نتوانسته بود آنها را نابود کند. ترکهای جوان، با این حیوانات پایتخت، بطور مؤثر و قاطع رفتار کردند. سگها را در قایقهای گرد آوردند و در جزیره‌ای متروک در دریای مرمره رها کردند، جایی که سگها مشکل آینده خود را با تلف شدن از گرسنگی حل کردند. در بهار گذشته، هنگامی که انور و یارانش درباره مشکل ارمن ها فکر می کردند، این تجربه موفقیت آمیز را فراموش نکردند.

در حقیقت برای ارمن ها (یا عده ای از آنها که از تبعید جان سالم بدر برده بودند) باید شیوه ای همانند سگهای استانبول فراهم می کردند، و دولت برای رهایی از شر آنها، دو نقطه را در نظر گرفت. یکی از این دو محل، سلطانیه، دهکده ای واقع در بخش قونیه در

مرکز آناتولی بود، که از نظر علمی انتخاب بجایی بشمار می رفت، زیرا آناتولی فلاتی است محصور در میان کوهها و درختان انبوه و آبهای فراوان، که این آبها به دریایی که شهرهای ارمن در کنار آن واقع هستند، سرازیر می شود، و بیابانی خشک و لم یزرع در قلب آن وجود دارد. جایی است که حتی بادیه نشینان ترک نیز به ندرت می توانند در آنجا زندگی کنند. در سلطانیّه هزار خانوار ارمن، فقط پنجاه مرد رشید داشتند تا نیازهای انبوه زنان، کودکان، و معلولان را از منابع محدود تأمین کنند، در حالیکه همانند اکثر مردم شهرهای فرانسه و انگلستان، در عدم آگاهی از آن منابع به سر می بردند.^۱ پس از آنکه این «مستعمرة زراعی» تأسیس یافت، دولت قانع شد، و بیش از این درباره مستعمره نشینان به خود زحمت نداد.

ولی سلطانیّه با خانه های گورمانند خود که برای اسکان باقی مانده نژاد ارمن اختصاص یافته بود، بدترین جا نبود. شمار بسیاری از آنان را به سفرهای طولانی تر، به سوی جنوب شرقی اعزام داشتند و برای توزیع بین ایالات عرب نشین، در حلب پایتخت سوریه شمالی، متمرکز کردند.

در حد فاصل آناتولی و سرزمین عربستان، بین آب و هوای نیمه شمال غربی امپراتوری عثمانی و سرزمین الحاقی جنوب شرقی، اختلاف فاحشی وجود دارد. ارتفاعات آناتولی از نظر ظاهر با اروپا یکسان هستند، ارمن هایی که در آنجا به سر می برند، نه تنها از حیث تمدن اروپایی هستند، بلکه از نظر آب و هوا نیز در همان شرایط

۱. این موضوع را سه شهادت جداگانه تأیید می کند. شاهدی در (گ. ک. ا.)؛ نامه ای که توسط یک پروتستان ارمن به یک شهروند امریکایی نوشته شده و در روزنامه ارمن زبان «گوچناگ» در چهارم سپتامبر ۱۹۱۵ به چاپ رسیده؛ و نامه دیگری از قسطنطنیه بتاريخ ۱۵ ژوئن ۱۹۱۵ که در صفحات بعد نقل خواهد شد.

جوئی شبه جزیره بالکان یا مجارستان - اتریش بسر می‌برند. اما همین که از واپسین بلندی این کوهستانها فرود می‌آیند، یا به دنبال رود فرات از کوهستانهای ارمنستان به طرف دشتهای مسوپوتامیان^۱ پیش می‌روید، بناگاه از اروپا درآمده، وارد محیطی با ویژگیهای نیمه معتدل می‌شوید. خود را در شمال عربستان، در پهنه وسیعی که بتدریج به سمت جنوب شرقی خلیج فارس سرازیر می‌شود، خواهید یافت که با رطوبی ترین نواحی روی زمین تلاقی می‌یابد. این پهنه گسترده شاهد صحنه‌های غم‌انگیز بسیاری بوده، ولی شاید هیچکدام از آنها غم‌انگیزتر از تراژدی که هم اکنون در آن جریان دارد، نبوده است، جایی که شرایط جوئی آن، برای ارمن‌های ساکن مناطق معتدل شمالی، که به اینجا تبعید شده‌اند، حکم مرگ را دارد.

در اینجا گزارش یکی از ساکنان حلب نقل می‌شود که دیده بود چگونه ارمن‌ها را گله‌وار از آن شهر عبور داده، بسوی هلاکت می‌رانند:

شایعات مخوف مهاجرت، پیش از رسیدن مهاجران به آنجا رسیده بود و او می‌گوید: «مردم اول باور نداشتند، ولی همین که مهاجران بسیاری به حلب وارد شدند، دیگر شکی نسبت به این مسأله باقی نماند. روز دوم ماه اوت، نزدیک به هشتصد تن زنان میانسال و کهنسال همراه با کودکان زیر ده سال، پس از چهل و پنج روز راه‌پیمایی در شرایط رقت‌بار و غیر قابل تصور، با پای پیاده وارد دیار بکر شدند.

آنها گزارش می دهند، تمام دختران و زنان جوان را کردهای ترک به زور گرفتند، و حتی واپسین دینار و دیگر متعلقات را نیز از دست داده اند، آنان قحطی، محرومیت و هر نوع مشقات قابل توصیف را بیان می کنند. وضع رقت آور ظاهرشان، جزئیات گفته های آنها را تأیید می کند.

«اطلاع یافتیم که ۴۵۰۰ تن از سوغورت^۱ به رأس العین و بیش از ۲۰۰۰ تن از مزره^۲ به دیاربکر فرستاده شده اند و تمامی شهرهای بیتلیس^۳، ماردین^۴، موصل، سورک^۵، ملاتیه^۶، بسنه^۷ و غیره از جمعیت ارمن خالی شده اند. مردان، پسران، و زنان بسیاری کشته شده و بقیه در کشور پراکنده شده اند. اگر این موضوع حقیقت داشته باشد، که در آن تردیدی نیست، حتی بازماندگان نیز بایستی طبعاً از خستگی، گرسنگی و بیماری جان بپارند. فرماندار در الزور^۸ که اینک در حلب بسر می برد، می گوید پانزده هزار ارمن در آن شهر بسر می برند. برای تأمین غذا، غالباً کودکان فروخته می شوند،

-
1. Sughurt
 2. Mezereh
 3. Bitlis
 4. Mardin
 5. Severek
 6. Malatia
 7. Besneh
 8. Der- el- Zor

زیرا دولت عملاً هیچگونه مایحتاجی را فراهم نمی آورد.»

همانند سگهای محروم قسطنطنیه، از گرسنگی بحال مرگ افتادن! این سرنوشت ارمن های تبعیدی بود که صدها مایل راه پرمشقت را پیموده بودند. شاید بنظر عده ای، این مرحله ماقبل آخر سفر، یعنی بسر بردن در شهر مرادسو (از این مورد، گزارش یک شاهد عینی را قبلاً ارائه داده ایم) پایان بدبختی باشد. ولی آنان در اینجا، در حلب، وضع بدتری داشتند، و حتی موقعیت بمراتب بدتر از آن نیز در انتظارشان بود. از این موقعیت با نام درالزور آشنا می شویم. حلب درون کویری واقع است و رودی آن را مشرب می کند که به فاصله یک روز سفر، در جنوب شرقی شهر، در باتلاقها مدفون می شود. این باتلاقها به نخستین مهاجران ارمن اختصاص یافتند، ولی از آنجا که گنجایش این عده از ارمن ها را نداشتند، بعداً، گروه های تبعیدی را به مسافت پنج روز سفر، به شهر درالزور، مرکز ایالت بعدی در طول رود فرات اعزام کردند، جایی که رود فرات پس از گذشتن از شیبهای تند پهنه عربستان، به سوی خلیج فارس راه می گشاید.

در مرحله آخر راه پیمایی، قربانیان متحمل یک دگرگونی در گروه شکنجه گران خود شدند. کردهای ترک در کوهستانها بجای ماندند، و اعراب بدوی نقش آنها را بعهدہ گرفتند.

«چه خوب بود این قربانیان اسیر شهوت و نفرت ستم پیشگان، در خانه های کوهستانی خود با گلوله ای جان می سپردند، اما به این شکل، کشان کشان به این سرزمین آورده نمی شدند. چند صد تن از آنان از فرط گرسنگی و کثافت، در طول راه جان دادند و تقریباً

تمامی آنها، در بیابانی که آورده شده بودند، از گرسنگی، تشنگی و بیم ربوده شدن توسط اعراب انازه^۱، در حال مرگ هستند.» اعرابی که در توحش اولیه خود، به گرسنگی خو کرده اند. بدین ترتیب آنان به درالزور آمدند.

شرح وقایعی که در درالزور جریان دارد، از یک منبع قابل اعتماد ویژه‌ای در دست داریم، شهادت دوشیزه بئاتریس روهنر^۲، مبلغ مذهبی سویسی از بازل^۳. دوشیزه روهنر شخصاً مشقات ارمن‌ها را در درالزور به چشم دیده و جریان آن را در نشریه «طلوع»^۴، ارگان «پیمان کمک آلمان به مؤسسه خیریه مسیحیت شرق»^۵ تشریح کرده است. در اینجا خلاصه بخشی از گزارش او عرضه می‌شود:

«به فاصله شش روز راه از حلب، کاروانسرای بزرگی در درالزور دیدم تمام اتاقها، بام، و حیاط آن مملو از جمعیت ارمن‌ها بود، که اکثر آنها زن بوده و چند پیرمرد نیز در بین آنها دیده می‌شدند. هر جا که سایه‌ای بود، روی پتوهای خود خوابیده بودند ...

«برای ساکنان منطقه کوهستانی، شرایط جوی صحرا وحشتناک است. روز بعد به ارودی بزرگ ارمن‌ها با خیمه‌های پوست بزر رسیدم، ولی اکثر افراد تیره‌بخت روی بستری از شنهای داغ و زیر

-
1. Anazeh
 2. Fräulein Beatrice Rohner
 3. Basel
 4. Sonnenaufgang
 5. Deutscher Hilfsbund Für Christliches Liebeswerk im Orient

تابش آفتاب سوزان خوابیده بودند. به علت کثرت عده بیماران، ترکها اجازه دادند یکروز استراحت کنند. از وضع لباسشان معلوم بود که از طبقه مرفهی بودند. آنان ساکنان دهکده گبن^۱ در حوالی زیتون بودند و رهبر مذهبی نیز ایشان را همراهی می کرد. مردن پنج شش کودک در کنار جاده یک امر هر روزی بود. آنها زن جوانی را که مادر یک دختر نه ساله بود، دفن می کردند و از من خواستند دختر کوچک را همراه خود ببرم.

«کسانی که سابقه زیست در صحرا ندارند، نمی توانند مشقات نهفته در چنین سفری را تصور کنند، راه پیمایی در بیابانی کوهستانی و فاقد سایه، بر روی فرشی از صخره های خشن و گسترده، که عطش سیر ناپذیر را باید با آب گل آلود فرات فرو نشانند که انشعابات آن زمینهای اطراف را مشروب می کند.

«روز بعد اردوگاه دیگری دیدم که متعلق به ارمن های زیتون بود. آنان نیز همان مشقات غیر قابل توصیف و همان شرح بدبختی ها را داشتند. می پرسیدند: «چرا یکبار برای همیشه ما را نمی کشند؟ روزهاست که آبی برای نوشیدن ندارم و کود کان مان از تشنگی له له می زنند. شب هنگام اعراب حمله می کنند و لوازم خواب و لباسهایی را

که به زحمت گرد آورده ایم، می دزدند. به زور دخترانمان را می برند و زنانمان را بی عصمت می کنند. اگر یکی از ما قادر به راه رفتن نباشد، ژاندارمها او را به باد کتک می گیرند. عده ای از زنان ما برای حفظ عفت خویش، از فراز صخره ها خود را به درون فرات انداختند، و برخی از آنان کودکان خود را هم در آغوش داشتند.»

مصائب مشابهی را که پروفیسور هاگوپیان طی مقاله ای در شماره اول سپتامبر ۱۹۱۵ نشریه «ارمنستان»، چاپ مارسی درج کرده، به اختصار می خوانیم:

«تبعیدیان بدبخت را که اغلب از منطقه زیتون بودند، عمداً در دو ناحیه اسکان دادند، عده ای را در منطقه باتلاقی مستقر کردند که به علت مالاریای کشنده تاکنون غیرمعمور مانده، و بقیه را به ناحیه غیرسالم تری در کنار خلیج فارس (یعنی درالزور) فرستادند، جایی چنان وحشتناک که ارمن ها با التماس می خواستند آنها را به آن مناطق باتلاقی اعزام دارند، ولی کسی به حرف آنها گوش نمی داد.»

با این همه در باتلاقها چیزی جز مرگ نبود.

«به علت فقدان غذا و سرپناه، مالاریا آنها را مورد هجوم قرار می دهد. چه طعنه ظالمانه ای است که فکر کنیم دولت تظاهر می کند آنان را برای عمران مستعمره اعزام می دارد. آنان ابزاری برای کشاورزی، بذری برای کشت، و نان و مسکنی ندارند؛ در

حقیقت دست خالی اعزام شده‌اند.» (گ. ک. ا.)
 همان شاهد گزارش می‌دهد: «اول بار که پناهندگان به حلب آمدند، مسیحیان آنجا برایشان غذا و لباس خریدند، ولی والی آنجا با تظاهر به اینکه آنها همه چیز دارند، اجازه نداد که ارتباطی با پناهندگان برقرار شود. چند روز بعد، موفق شدند کمکهای لازم را دریافت دارند.» به عبارت دیگر، دسیسه دولت با پافشاری مسیحیان محلی عقیم ماند، اما نه برای مدت طولانی.

«جماعتی از ارمن‌های سیلیسیا که به ایالات حلب، در الزور، و دمشق تبعید شده‌اند، قطعاً از گرسنگی تلف خواهند شد.

«طبق اطلاعات ما، دولت اجازه نداده که حتی کوچکترین مستعمره ارمن در حلب و عرفا^۱ مسکونی بماند، زیرا آنان به برادران هم کیش خود که بیشتر به جنوب رانده شده‌اند، کمک می‌کردند. خلیفه سیلیسیا که هنوز در حلب بسر می‌برد، سرگرم توزیع کمک‌هایی است که ما برایش می‌فرستیم.»

این عبارات از نامه‌ای بتاريخ پانزدهم اوت ۱۹۱۵ خطاب به یک روحانی عالی مقام ارمن در منطقه‌ای بی طرف، اقتباس شده که بارها گزارش شده و نشان می‌دهد، هنگامی که مسیحیان محلی در کار خود ناکام ماندند، چگونه خلیفه سیلیسیا، برجسته‌ترین نماینده ملت خود در آن حوالی، خود را وقف کمک‌رسانی کرد. و این نامه، نامه قبلی را که بتاريخ پانزدهم ژوئن ۱۹۱۵ از قسطنطنیه نوشته شده،

تأیید می کند، که در شماره بیست و هشتم اوت روزنامه «گوچناگ»^۱ چاپ نیویورک درج شد.

«در میان یکهزار خانوار تبعیدی به سلطانیّه، به سختی می توان پنجاه نفر مرد یافت. طول سفر با پای پیاده طی شده، و عده ای از پیرزنان و کودکان در راه جان سپرده اند، زنان جوانی که کودکانی در شکم داشتند، پیش از موعد مقرر وضع حمل کردند و در کوهستانها رها شدند. هم اکنون نیز، این افراد روزانه ده ها قربانی می دهند، قربانیان ویا و گرسنگی. فعلاً در حلب برای هر فرد تبعیدی روزانه ۳۵ پوند ترکی نان می دهند. با این وصف، در حالیکه حتی اعراب بومی نیز از گرسنگی تلف می شوند، می توانید وضع آنها را در صحرا پیش خود مجسم کنید.»

«از قسطنطنیه به خلیفه سیلیسیا، که در حلب شاهد رنج و بدبختی هم کیشان خود است، مبلغی پول فرستاده شد. دست کم در اینجا مقامات اجازه دادند که پول بین این تیره بختان تقسیم شود. برغم کوشش سفارت امریکا، دولت اجازه نداده که در سلطانیّه به آوارگان کمکی بشود.»

این قبیل کوشش های بشردوستانه کراراً بعمل آمده، ولی حاصلی نداشته است. روزنامه ارمن زبان دیگری بنام «باهاگ»^۱ را در نهم سپتامبر گزارش می دهد که:

«برای کمک به ارمن‌هایی که در مضیقه هستند، کمیسیون متشکل از پنج نفر، امریکا را به قصد قسطنطنیه ترک گفته است. این هیأت برای آشنایی با وضع کنونی ارمن‌های منطقه، و اقدامات بعدی، در اشتیاق سفر به داخل کشور هستند؛ ولی دولت ترکیه از دادن اجازه خودداری کرده است.»

به این ترتیب دولت جوان ترکیه، وقتی که باقیمانده ارمن‌ها را به سوی «مستعمرات زراعی» می‌راند، با مقاومت در برابر هر نوع اقدام امدادی، که ممکن بود در لحظات آخر، آنها را از «حل» کامل «مشکل» ارمن‌ها باز دارد، اطمینان یافت.

چنین رئوس مطالبی نشان می‌دهد که بر سر نفوس ارمن‌ها چه آمده است، در حالیکه هشت ماه پیش با آرامش و نیک‌بختی در شهرها و روستاهای امپراتوری عثمانی زندگی می‌کردند. در اینجا کوشیده‌ایم به بیان جریان «عادی» جنایت و توطئه، بگونه‌ای که دولت قسطنطنیه سازماندهی کرده، و بطور کلی توسط مأموران محلی به اجرا گذاشته شد، اکتفاء کرده، از ذکر تبه‌کاریهای زائد الوصف خودداری کنیم. بسیاری از موارد، از جمله اقدامات فرمانداران شیطان‌صفت، یا ژاندارمهای ظالم را که مرزهای وحشت را شکسته‌اند، بازگو نکرده‌ایم.

برای مثال، شکنجه‌های بی‌رحمانه مردان ارمن، پیش از سلاخی آنان، کار معمولی به شمار می‌رفت، و اظهارات مختصر و مفید یک فرد خارجی مقیم شهر آناتولی که در زیر می‌آید، مؤید این نکته است:

«روزی مرا به خانه‌ای دعوت کردند، در آنجا ملحفه‌ای دیدم که تازه از زندان برای شستشو

فرستاده بودند، به کمک دو تن از اشخاص خیلی مطمئن که خود شاهد بخشی از جریان بودند، به عمق مسأله پی بردم

«زندانی به اتاقی آورده می شود، ژاندارمها دوبه دو در دو طرف می ایستند و دو نفر دیگر در انتهای اتاق قرار می گیرند، زندانی را به فلک بسته، تا نفس آخر او را به نوبت تازیانه می زنند. در زمان رومی ها حداکثر چهل ضربه وارد می شد، ولی در اینجا ۲۰۰، ۳۰۰، ۵۰۰ و حتی ۸۰۰ ضربه می زنند. پا ورم می کند و بعد، زیر ضربات شکافته می شود. آنها را بهوش می آورند. آنگاه زندانی به زندان برگردانده می شود و توسط دیگر زندانیان خوابانده می شود. ^۱ «روز بعد، یا دقیق تر بگویم، شب هنگام، ”زیرا کلیّه بد رفتاری ها در شب انجام می گیرد“، به رغم پاهای ورم کرده و مجروح، تمامی جریان شلاق زنی دوباره تکرار می شود. در این هنگام من در بودم و در آن زندان سی زندانی دیگر بودند که پاهای همگی متورم و در حال سیاه شدن بود، و می بایست پاهای آنها را قطع کنند، یا قبلاً قطع کرده بودند. ظرف پنج دقیقه مرد جوانی را آنقدر زدند که مُرد. به غیر از تازیانه، از روشهای دیگری مانند قرار دادن آهن داغ بر روی سینه نیز استفاده می شد. ^۱ (گ. ک. ا.)

۱. شهادت دیگری که در همان گزارش چاپ شده حاکی است که «غالباً از شلاق استفاده می شد، و نیز با آتش شکنجه می کردند (در مواردی گفته می شود که چشم را بی سومی کردند)» (گ. ک. ا.)

اما در برنامه‌های رسمی، شاید متنوع‌ترین کار وحشت‌انگیز توسط فرماندار ترابوزان انجام گرفت:

«تعدادی از قایق‌های باری به دفعات پر از ارمن‌ها شد و بسوی فرستاده شدند. عموماً براین باورند که این عده در دریا غرق شده‌اند. روزهای اول یک قایق بزرگ یا قایق باری پر از مردانی می‌شد که گمان می‌رفت عضو کمیته ارمن‌ها هستند و به فرستاده می‌شدند. دو روز بعد، یکی از اتباع روسیه با جراحات شدیدی در سر، سوار قایق به بازگشت و چنان از خود بیخود بود که قادر نبود منظورش را بیان کند.

«تنها چیزی که می‌توانست بگوید «بوم! بوم!» بود. مقامات وی را دستگیر کردند و به بیمارستان شهرداری انتقال یافت، و روز بعد در آنجا مرد. یک مرد ترک گفت، کمی دورتر از قایق دیگری پر از ژاندارم ظاهر شد و شروع به کشتن همه مردها کردند و جسد آنها را به آب انداختند. آنها گمان کردند همه را کشته‌اند، ولی مرد روسی که نیرومند و چهارشانه بود، فقط زخمی شد و بی آنکه دیده شود، خود را به ساحل رسانید. تعدادی از این قایق‌ها، در حالیکه مملو از مردان بودند، را ترک گفته، پس از چند ساعت، معمولاً خالی برمی‌گشتند.»

این جریان از شهادت ارائه شده به (گ.ک.ا.) نقل شده و

صحت وقوع آن از منابع بی شماری تأیید شده است. این رویداد در امپراتوری عثمانی دهان به دهان نقل شده، و در واقع شواهد موجود کاملاً متقاعد کننده هستند. همان گواه توضیح می دهد که چگونه «آب دریا اجساد بی شماری از زنان و کودکان را اخیراً به سواحل شنی پای دیوار صومعه ایتالیایی آورد، و زنهای یونانی، اجساد پیدا شده را در همان ساحل شنی دفن کردند.»

-۵-

بهانه‌های دروغین

تمامی این ستمکاری‌ها، جنایت، قتل عام و شاخ و برگ دادن مقامات دولتی به آن، بی هیچ انگیزه‌ای بر ارمن‌ها روا شد. احتمالاً دولت ترکیه پاسخ خواهد داد: «ما در جنگ هستیم، برای موجودیت خود می‌جنگیم. ارمن‌ها امید پیروزی دشمنان ما را داشتند و برای این پیروزی، توطئه می‌کردند. آنها جنایتکاران پراکنده در منطقه جنگی بودند، و ما ناگزیر شدیم در برابر آنها به شدت عمل نظامی متوسل شویم.» ولی واقعیات، این بهانه‌ها را بگلی نفی می‌کنند. این ارمن‌ها در منطقه جنگی سکونت نداشتند. هیچیک از شهرها و دهکده‌هایی که از آنجا منظمأ بسوی مرگ تبعید شدند، در مرکز عملیات جنگی قرار نداشت. همگی در داخل آناتولی بودند که از جبهه‌های قفقاز و داردانل^۱ به یک اندازه دور است. امکان همکاری آنها با ارتش دول متخاصم وجود نداشت، و حتی امکان ایجاد شورش هم نداشتند، زیرا ارمن‌ها جمعیتی متراکم نبودند. آنها در آبادی‌های کوچک کشوری پهن‌اور پراکنده بودند، و در هر کجا، در مقایسه با ترک‌ها حائز اقلیت بودند. قدرتهای کشوری و لشکری در دست ترک‌ها بود، بویژه از

1. Dardanelles

ارمن‌ها بعید بود که به یک حمله ناگهانی دست بزنند. باید تأکید کرد که ارمن‌های شهرنشین اساساً مردمانی صلح‌طلب و صنعتگر بودند و مانند جمعیت شهرنشین اروپای غربی، با خشونت بیگانه بوده، با کاربرد سلاحها^۱ ناآشنا بودند. دولت عثمانی نمی‌تواند جنایت خود را اقدامات پیشگیری قتل عام خود بدور بودند که در واقع حتی پس از آنکه دولت حکم مرگ آنها را صادر کرد، مقاومتی نشان ندادند، و تنها دو مورد ثبت شده که طی آن توطئه تبعید با مقاومت مسلحانه مواجه شد. در بخش آنتیوخ، روستاییان ارمن مخالفت موافقت آمیزی نشان داده، به کوه زدند، و در حالیکه پشت به دریا داشتند، هفت هفته جنگیدند، تا تقریباً بصورتی معجزه‌آسا تحت شرایطی که قبلاً گفته شد، توسط کشتیهای فرانسوی نجات یافتند. مورد دوم در شابین قره حصار^۲، شهری در اراضی پشت ساحل ترابوزان رخ داد، که چهارهزار ارمن در پی دستور تبعید، سلاح بدست گرفتند و از اواسط ماه مه تا اوایل ژوئیه در برابر ارتش ترک ایستادگی کردند. آنگاه ترکها قوای تازه نفس و توپخانه را به کمک خواستند و به آسانی شهر را در هم کوبیدند. در نامه‌ای به مقام روحانی ارمن‌ها آمده است: «قره حصار بمباران شد و تمامی جمعیت بخش‌های تابع آن، حتی شخص اسقف، بی‌رحمانه قتل عام شدند، و خود شهر نیز منهدم شد.» هیچ چیز بهتر از این نشانگر میزان وحشت دولت ترکیه از ارمن‌ها نیست که مایل بودند سریع‌ترین روش ممکن، در نخستین فرصت، به نابودی آنها پردازند.

۱. دولت سالها اقدامات شدیدی بعمل آورده بود که ارمن‌ها نتوانند تفنگی داشته باشند.

2. Shabin Karahissar

این رفتار دولت در قبال ارمن‌های در مانده و عاری از سوءظن ساکن شهرها بود. وقتی که دولت با جامعه روستاییان مواجه شد که در کوهستانها می‌زیستند و کمتر سر به فرمان بودند، از هر تظاهر و پرده‌پوشی نسبت به اهداف پلید خود صرف‌نظر کرده، و بی آنکه منتظر فرمان تبعید باشد، با شمشیر آهیخته به روستانشینان غیر مسلح حمله می‌کرد. این رفتاری بود که با روستاییان زیتون شد، آبادی ارمن‌نشینی که هشتصد سال در میان کوهستانهایی که دشت سیلیسیا را در چشم‌انداز داشت، و هشتصد سال با موفقیت در استقلال معنوی بسر می‌برد.

اهالی زیتون با دیگر ارمن‌های سیلیسیا از حیث داشتن سلاح تفاوت داشتند، و بنظر می‌رسد خود را به موقع برای مواجهه با مرگی که نزدیک می‌شد، مجهز کرده بودند. ولی گفته می‌شود آنها را با این وعده که اگر تسلیم شوند، برادران غیر مسلح خود را در روستاهای پایین‌تر نیز نجات خواهند داد، خلع سلاح کردند. البته بمحض اینکه ترکها به هدف خود رسیدند، عهد خویش را زیر پا گذاشتند و کوه‌نشینان قهرمان، که در وضع نامساعدی قرار داشتند را مسلماً از پای درآوردند.

«پرده خونینی سراسر زیتون را پوشانده، و در این سال بیادماندنی جنایت، از ذخائر جنگی کوه‌نشینان شجاع، بشدت کاسته شده است. به عنوان پیروان صدیق و بازماندگان دودمان روپنی^۱، خانه‌های خود را مصون داشته و با موفقیت تجاوز ترکها را عقیم ساخته بودند. سرانجام نیروهای

سنگین ترک چیره شدند، و در نظامی زیتون، اینک
در دست دشمن است!

«بنظر می‌رسد به دنبال شکست طرح ترکها دربارهٔ
کانال سوئز در زمستان گذشته، جمال پاشا فرمانده
ارتش سوری، نیروی عظیمی از ارتش منظم را
علیه زیتون رهبری کرد. اهالی زیتون در قلعه سنگر
گرفتند و دوسه ماهی در برابر دشمنی که علاوه بر
توپخانه سنگین، از نظر نفرات نیز برتری داشت
جنگیدند و امیدوار بودند که برای تقویت آنها،
بموقع نیروی کمکی برسد. اما کمکی نرسید، و آنها
تا گلوله آخر جنگیدند. در اواخر ماه مه زیتون به
دست ترکها افتاد و تمامی ساکنان آن قتل عام
شدند. گفته می‌شود چند صد پیرزن به آنقوره^۱
تبعید شده، و دیگران به دشتهای عراق رانده
شده‌اند، جایی که با آنها بصورت اهانت آمیزی رفتار
می‌شود.» اهانت‌هایی که قبلاً با توضیحات دوشیزه
روهنر از درالزور، با آنها آشنا شده‌ایم، و اگر
نویسنده گزارش فوق‌الذکر، عبارات وحشتناک این
خانم را خوانده بود، به آن نام دیگری می‌داد.^۲

طبق گزارش روزنامه «آارات» لندن در ماه ژوئیه، این پایان کار
زیتون است. زیتون نابود شده، اما در شرق آن، روستاییان دهکدهٔ
ساسون^۲ با از خود گذشتگی، آدمکشان را در خلیج متوقف

1. Angora (آنکارای کنونی)

2. Sassoun

کرده‌اند. ساسون، فدراسیونی از چهل دهکدهٔ ارمن‌نشین است که در منطقهٔ کوهستانی، آنجا که رودخانهٔ دجلهٔ سفلی از دهانهٔ مرادسو جدا می‌شود، واقع است. این منطقهٔ تقریباً خودکفا و نیمه‌مستقل، که موجودیت خود را قرن‌ها حفظ کرده‌است، مورد حسرت دولت عثمانی و حسد همسایگانی بود که موفقیت کمتری داشتند. عبدالحمید تجربهٔ مقدماتی قتل عام را در ۱۸۹۵ در ساسون بدست آورد، و در ماه مه ۱۹۱۵، ترک‌های جوان، برای نابودی آن همانند زیتون، کمین گرفته بودند.

در پانزدهم سپتامبر، نشریهٔ ارمن‌زبان «افق» چاپ تفلیس، نامهٔ زیر را از ایگدیر^۱ روستایی در مرز ترکیه و روسیه چاپ کرد:

«مرد جوانی که روز دوم اوت، موفق شده از روستای ساسون بگریزد، این اطلاعات را در اختیار می‌گذارد: «ساسون هم مورد تجاوز آدمکشان قرار گرفته است. دهکده‌های این دشت تماماً ویران شده‌اند. روبن^۲ (یکی از رهبران دفاع) هنوز با گروهی کوچک ولی شکست‌ناپذیر از شیردلان خود، در برابر دشمن غدار ایستاده‌است. اما روزهای آخر عمرش فرارسیده‌است. برای نجات او بایستی فوراً مقادیر نامحدودی مهمات در اختیارش گذاشت.»

اهالی ساسون مردمانی کاردان هستند. آنها حتی می‌توانند مهمات را از مواد اولیهٔ بدست آمده در زادگاه خود، بسازند، ولی

1. Igdir

2. Rouben

توسط ارتش منظم ترک که مسلح به توپهای سنگین است، محاصره شده‌اند، و همهٔ کردان ترک نیز علیه آنها هستند. هر روز انتظار خبر سقوط ساسون می‌رود که در آن پانزده هزار تن دیگر از ارمن‌ها، با بی‌رحمی نابود شده‌اند. این شیوه‌ای است که ترک‌ها در قبال محدود ارمن‌هایی که قادر به دفاع از خود هستند، در پیش می‌گیرد. با اینهمه، تنها گناه اهالی زیتون و ساسون، موفقیت حسادت‌آمیز آنها بوده، گناهی است که هیچ ربطی به جنگ ندارد. در این مورد نیز، همانند دیگر موارد، بهانهٔ «منطقهٔ جنگی» نقش برآب می‌شود، و تنها یک مورد هست که می‌توان تا حدودی آن را در توجیه این مطلب ارائه داد، و آن هم موضوع ارمن‌های ساکن قسطنطنیه و یا مناطق همجوار آنست. شاید این ارمن‌ها منضبط‌ترین و صنعتی‌ترین مردم امپراتوری عثمانی باشند. با این وجود، چون ممکن است وضع آنها بگونه‌ای باشد که بتوانند در داردافل با نیروهای متفقیین تبانی کنند، لذا لحظه‌ای رفتار آنها را بررسی می‌کنیم تا ببینیم، آیا دست کم در اینجا، اقدامات نظامی محرک واقعی تبعید آنها بوده است؟ برای بررسی این موضوع شواهد کافی از حقایق را در اختیار داریم.

«بدستور دولت، در آدریانوپل^۱ اذیرن کلیه ارمن‌های کارمند دولت، مؤسسات مالی و عمومی اخراج شده‌اند. سربازان ترک که از دیگر نقاط آمده‌اند، شکنجه‌هایی اعمال می‌کنند که هرگز شنیده نشده است. این ارمن‌ها بطور مداوم در معرض شکنجه هستند. نزدیک به پنجاه ارمن این

1. Adrianople (Edrine نام سابق)

شهر را زندانی کرده و یا به تبعید فرستاده‌اند.
ارمن‌ها اجازه خروج از شهر و مسافرت در داخل
ایالت را ندارند.

«ارمن‌های کشان تبعید شده‌اند. قایق‌رانان ارمن
سیلیوری^۱ به اتهام رساندن غذا به زیردریایی
انگلیسی، زندانی شده‌اند.

«دولت کلیسای ارمن‌ها و صومعه دیموتیکا^۲ را
مصادره کرده است. به ارمن‌های این ناحیه دو هفته
فرصت داده شده که به محل دیگری کوچ کنند.
برای تبعید ارمن‌های مالگارا^۳ نیز دو هفته فرصت
داده‌اند. خانه‌های آنها را ترکهای مهاجر صرب^۴
اشغال خواهند کرد. ارمن‌های چورلو^۵ تبعید
شده‌اند.»

این عبارت از نامه‌ای که از قسطنطنیه نوشته شده و در ۲۸ اوت
در روزنامه ارمن زبان «گوچناگ» نیویورک چاپ شده، نقل می‌شود
و دنباله کلام را با آوردن «نامه‌ای به مقام روحانیت»^۶ که قبلاً به
دفعات از آن یاد شده، ادامه می‌دهیم:

«هم اکنون توطئه در اطراف و حومه شهر قسطنطنیه

1. Silvri

2. Dhimotika

3. Malgara

4. Serbia (Servia)

5. Tchoulou

۶. این نامه تاریخ ۱۵ اوت را دارد، بنابراین با در نظر گرفتن زمانی که نامه در راه
رسیدن به امریکا بود، نامه‌ای که در ۱۸ اوت در نیویورک چاپ شده، باید جدیدتر
باشد.

به مورد اجرا درآمده است. توده ارمن‌ها در بخش اسمید^۱ و ایالت بروسا^۲ با بجا گذاشتن دارایی و متعلقات خود، به زور به عراق رانده شده‌اند. بهمین ترتیب جمعیت آداپازار^۳ اسمید، گگوه^۴، آرماچا^۵ و حومه، و درواقع تمامی روستاهای بخش اسمید را به استثناء باغچه جیق که چند روزی به تعویق افتاد، تبعید کرده‌اند....

«اکنون نوبت قسطنطنیه فرارسیده و جمعیت شدیداً وحشت زده شده‌اند، در هر حال برای اجرای حکم اعدام روزشماری می‌کنند. تعداد دستگیری‌ها بی‌شمار است، و دستگیرشدگان بلافاصله از پایتخت بیرون برده می‌شوند، و بطور یقین اغلب آنها زنده نخواهند ماند. کسبه متولد دیگر ایالات که مقیم قسطنطنیه هستند، از جمله (در اینجا بعنوان نمونه شش نام ذکر شده) رانده شده‌اند. کوششهایی به عمل می‌آید تا دست کم عده‌ای از ارمن‌های قسطنطنیه از قلع و قمع وحشتناک نژاد ارمن نجات یابند تا حداقل در آینده نقطه اتکایی برای ارمن‌های ترکیه باشند.»

ولی در اینجا نیز همه کوششها بیهوده بود. در پانزدهم ژوئن،

-
1. Ismid
 2. Broussa
 3. Adapazar
 4. Gegveh
 5. Armacha

مقدمات تعرّض به ارمن‌های پایتخت وقتی شروع شد که، بیست و شش زن از ممتازترین نمایندگان آنها، پس از محاکمه کوتاه‌مدت در دادگاه نظامی، در ملأی عام بدار آویخته شدند. با اینهمه، به ازاء مصونیت دیگران، این قربانی‌ها سبک و قابل گذشت بود. در چهارم سپتامبر، «گوچناگ» گزارش داد که:

«در کلیه نواحی قسطنطنیه، ثبت‌نام ارمن‌ها شروع شده، و فهرست مهاجران از ارمنستان و متولّدان قسطنطنیه در دست تهیه است. گمان می‌رود دولت کسانی را که از ارمنستان آمده‌اند، تبعید خواهد کرد.»

پس از آن، وقایع تسریع شد. در پنجم سپتامبر «افق» تفلیس، تلگرام رسیده از بخارست را چاپ کرد که حاکی بود:

«ترکها سرگرم نابود کردن ارمن‌ها هستند. آنها مردان ارمن را از قسطنطنیه تبعید کرده‌اند. قبلاً ده هزار تن از تبعیدشدگان، در کوهستانهای اسمید قتل عام شده‌اند.»

توطئه رسمی یکبار دیگر در حال اجراست! پس از خواندن این مطالب، از اینکه از منابع دیگر خبر می‌رسد که زنان ارمن به همراه کودکانشان برای رونق «مستعمرة زراعی»، از قسطنطنیه و تراس، وارد صحرای آناتولی شده‌اند، شگفت زده نمی‌شویم.

بدین ترتیب ارمن‌های ساکن حومه ایالت، نهایتاً بهمان سرنوشت شوم برادران آناتولی خود محکوم شدند. «قایق‌رانان سیلیوری ممکن است به زیر دریایی‌های انگلیسی غذا رسانده باشند!» این تنها بهانه آنهاست، ولی انگیزه واقعی نیست. این

موضوع از اخطار ضمنی «خانه‌های آنها توسط مهاجران ترک صرب اشغال خواهد شد»، آشکار می‌شود، و بناچار ما را به یاد ادعای طلعت بای می‌اندازد که «از این پس تا پنجاه سال دیگر مسأله ارمن‌ها وجود نخواهد داشت.»

بهر حال، هدف «عثمانی کردن» است. وقتی شواهدی از این دست را بازخوانیم که «ارمن‌ها مکانی را که در آن می‌زیستند، دیگر نخواهند شناخت، و دسترنج آنها همراه با داروندانشان را ترک به ارث خواهد برد.» از این اشارات پی به نظم مرموز چنین سیاستی می‌بریم.

«چهار بخش از وجود ارمن‌ها پاک شده است؛ مهاجران بوسیناک^۱ جایگزین ارمن‌های تبعیدی شدند. ترک‌ها در جنون کامل به سر می‌برند. «بیش از بیست هزار ارمن، با واگذاری خانه‌ها، باغ‌ها، و زمینهای زرخیز خود به مهاجران ترک، مجبور به کوچ از استانی به میان قبایل بدوی در بیابان می‌شوند. این عده تیره‌بخت که از تمام دارایی خود محروم شده‌اند، حتی گوری برای مردگان خود ندارند.»

«به محض اینکه پناهندگان ارمن خانه‌هایشان را ترک کردند، مهاجران تراس محل سکونت آنها را به تصرف خود درآوردند. به ارمن‌ها اجازه داده نشد چیزی به همراه ببرند، و با چشمان خود می‌دیدند که مایملک آنها در اختیار دیگران قرار می‌گیرد. اکنون

باید بیست تا بیست و پنج هزار ترک در این شهر باشند. بنظر می رسد نام شهر به یک نام ترکی تغییر یافته است.»

این سه شهادت مأخوذ از (گ. ک. ا.) است؛ و در اینجا نامه‌ای نقل می شود که از آتن بتاريخ هشتم ژوئیه نوشته شده، و عملیات ریشه کنی با شرح بیشتر جزئیات جنایت، بیان می شود:

«دو مبلغ مذهبی از کشورهای بی طرف، دیروز از آتن عبور کردند که شخصاً با آنها آشنا شدم. هم اینک اطلاع داده اند که وضع ارمن ها در سیلیسیا بسیار وخیم است. شهر دورت یول^۱ پس از آنکه از جماعت ارمن تخلیه شد، به اشغال خانواده های ترک درآمده است. همه ارمن های ساکن آنجا از خانه های شان رانده شده و طبعاً از قحطی در رنج و عذاب هستند. تعرض غیر قابل توصیف است. پیش از تخلیه شهر، نه تن از تجار سرشناس بدار آویخته شدند

«زیتون نیز سرنوشت مشابهی دارد. حتی یک نفر ارمن در زیتون باقی نمانده، و کلیه خانه ها را ترکها تصاحب کرده اند. دوستان من نتوانسته اند دقیقاً

بفهمند بر سر اهالی زیتون^۱ چه بلایی آمده است، ولی واقعیت اینست که مقام ترک اقداماتی بعمل آورده‌اند تا رویهمرفته مردان زیادی از این نژاد زنده نمانند. کوششهایی شده تا آنها ترک آیین کنند، و بدیهی است مقامات سعی دارند یک، دو، یا سه خانواده از آنها را بین روستاهای ترک نشین ماراش^۲ توزیع کنند.

«آنها سعی کرده‌اند با اهالی حاجین نیز همین رفتار را داشته باشند، فقط نیمی از ساکنان این شهر کوچ کرده‌اند. طبعاً خانه‌های این افراد بوسیله ترکها اشغال شده است.

«ترکهای تارسوس^۳ و آدانا، همان رفتار قبلی خود در قتل عام ۱۹۰۹ را پیش گرفته‌اند.

«مبلغان مذهبی بیروت اظهار می‌دارند که همان آزار و شکنجه علیه مسیحیان سوریه نیز اعمال می‌شود.»

بیش از این نمی‌توان مدارک و شواهد بی‌چون و چرا در اثبات وقوع جنایت علیه نژاد ارمن ارائه کرد، که عمداً و بدقت طراحی شده و بطور کاملاً سازمان یافته‌ای به اجرا درآمده است. عداً از این «مهاجران» از اروپا، و عده‌ای دیگر از ایالات از دست رفته عثمانی هستند که زیر سلطه مسیحیت بسر می‌برند. از زمان جنگ بالکان تا بحال، آنها در حاشیه امپراتوری رو به زوال عثمانی، بطور آواره بسر می‌بردند. و اکنون مشاهده می‌کنیم، در استانهای آسیایی

۱. پس از خواندن شهادت دوشیزه روهر از دارالزور، بیشتر آگاه می‌شویم.

2. Marash

3. Tarsos

ترکیه، حتی در نقطه‌ای دوردست همانند سیلیسیا، در گروه‌هایی متناسب با جمعیت ارمن هر ناحیه، متشکل شده‌اند تا به محض تبعید ارمن‌ها، خانه‌های آنها را اشغال کنند. «به مجرد اینکه پناهندگان ارمن خانه‌های خود را ترک کردند، مهاجران تراس آنها را تصاحب کردند.» در اینجا دفع الوقت و تعللی در کار نیست. اقدامات اجرایی در کمال استادی و با قاطعیت صورت گرفته است. ارمن‌هایی که در ارتش عثمانی خدمت می‌کردند و در واقع درجه‌دار بودند، حداقل به احترام لباس‌شان باید مصون می‌ماندند. در عوض، خدمت در ارتش، آنها را برای کشتار آماده کرد. قبلاً گفتیم که چگونه آنها را خلع سلاح کردند، و در خطوط ارتباطی پشت جبهه قفقاز، به بیگاری کشیدند. در اینجا فصل آخر این داستان بازگو می‌شود:

«سربازان ارمن نیز همان سرنوشت را داشتند. ابتدا همه آنها خلع سلاح شدند، و در حال حاضر سرگرم احداث جاده هستند. از منابع موثقی کسب اطلاع کردیم که سربازان ارمن استان ارزروم، که روی جاده ارزروم به ارزینجان کار می‌کردند، تا نفر آخر به قتل رسیده‌اند. سربازان ارمن استان دیاربکر، همگی در جاده‌های دیاربکر به عرفا و دیاربکر به خارپوت قتل عام شدند. سرانجام از خارپوت ۱۸۰۰ سرباز جوان برای کار به دیاربکر اعزام شدند. همگی آنها

در حومهٔ آرقانا^۱ به قتل رسیدند. از دیگر استانها اطلاعی در دست نیست، ولی بطور حتم در آنجا نیز ارمن‌های ارتشی سرنوشت مشابهی داشته‌اند.»

این کلمات مأخوذ از نامه‌ای خطاب به مقام عالی روحانیت ارمن‌هاست که شهادت مستقیم و جداگانهٔ یک سرباز مسلمان آن را تأیید می‌کند، که در یکی از گردان‌های بیگاری، وظیفهٔ ملال‌آور دفن اجساد قصابی شدهٔ همتاهاى ارمن خود را بعهده داشت. (گ. ک. ا.)

بدین ترتیب دولت عثمانی، حتی منافع ارتش را نیز فدای مقاصد توطئه‌آمیز ضد ارمن کرد، و این پلیدترین و شاید ننگین‌ترین عملی باشد که تاکنون مرتکب شده‌اند؛ و این ظلم، بی‌هیچ عذر و بهانه‌ای بر زحمتکشان سربزیری روا شده، که در ایالات آرام و بدور از منطقهٔ جنگی، در میان کوهستانهای صعب‌العبور بسر می‌بردند. وقتی به وقایعی که در منطقهٔ جنگی روی داده، می‌نگریم، با چنان بی‌رحمی‌های مخوفی روبرو می‌شویم، که بهیچ وجه نمی‌توان با نیرومندترین استتارهای نظامی هم آنها را پنهان کرد.

- ۶ -

کشتار گروهی

منطقه جنگی شرق ترکیه، از وسط موطن نژاد ارمن می گذشت. قبلاً توضیح داده ایم، ارمن هایی که با تبعید به قتل رسیدند، عموماً ساکنان جدید این منطقه نبودند، بلکه غالباً ساکنان قدیمی بودند که بین شهرهای آناتولی و سیلیسیا، بسوی غرب پراکنده بودند. در ارمنستان جدید، فعالیت ارمن ها محدود به شهرها نبود، بلکه کشاورزان ارمن در سراسر منطقه یافت می شوند. قبل از جنگ، در واقع بیش از نیمی از ارمن های امپراتوری عثمانی، در این منطقه مرزی از چنان تمرکزی برخوردار بودند که مناطق فرات علیا و دجله در غرب و جنوب، و مرزهای ایران و روسیه در شرق و شمال، علاوه بر کردها، محل سکونت جمعیت نسبتاً یکدست ارمن بود. این منطقه با معروف ترین شهرهای آن و زیباترین آثار هنر معماری، قلب این ملت بود، و در خطوط جنگی بین روسیه و عثمانی بمدت یکسال دست به دست می شد، یکسالی که برای نژاد ارمن سرشار از بدبختی بود.

خلاصه جریان کشتار چنین بود. تقریباً بلافاصله پس از ورود ترکها به جنگ، در اوایل زمستان، آنها بطور گسترده ای به آن سوی مرز روسیه حمله کردند و ارتش دیگری را برای حمله به آذربایجان،

به سوی شرق گسیل داشتند. هر دو حمله با شکست مواجه شد و پیش از بهار ۱۹۱۵، نیروهای ترک از ماوراء قفقاز بیرون رانده شدند و ناگزیر پس از اشغال ناپایدار تبریز، آذربایجان را نیز تخلیه کردند. وقتی نیروهای روسی به نوبت خود شروع به گذشتن از مرز کردند، مقامات ترکیه در استان مرزی وان^۱، ارتش ترک و کردان غیرنظامی را بر ضد ارمن‌ها شوراندند. در حومه شهر، ارمن‌ها منکوب شدند، ولی در داخل شهر وان، وقتی مشاهده کردند که افراد پیش‌تاز ارمن‌ها به قتل رسیدند و سایه شوم قتل عام بر سر بازماندگان قوای ارمن گسترده شده، سلاح برگرفتند و قاتلان را اخراج کرده و بیست و هفت روز در محاصره مردانه ایستادگی کردند؛ ۱۵۰۰ مدافع در برابر ۵۰۰۰ مهاجم مسلح به توپخانه، تا پیشروی روسها در هفدهم ماه مه، که منجر به نجات سرفرازانه آنها شد، مقاومت کردند. منطقه رودخانه وان که مرکز تجمع ارمن‌هاست، هنگامی که نیروهای روسی در اوائل ماههای تابستان به آرامی بسوی غرب پیشروی می کردند، سواحل شرقی رود وان از وجود دشمن پاک شد. ولی در اواخر ژوئیه، با رسیدن قوای تقویتی، ترکها با حالت تهاجمی موفق شدند دوباره وان را به تصرف درآورند. ظرف سه هفته، ترکها از مناطق تحت تصرف خود بیرون رانده شدند، و اکنون خط مرزی تقریباً جایی است که در ماه ژوئن بود؛ منطقه وان با خود رودخانه، دو کشور در حال جنگ را از هم جدا می کند. یکبار دیگر چنین بنظر می رسد که روسها با عقب راندن ترکها و کردها، در حال پیشروی هستند. ولی شرایط جغرافیایی بسیار بد است و دشمن از نظر عده نفرات، برتری دارد. روسها ممکن است بتوانند بموقع

1. Van

ارمن‌ها را نجات دهند، اما در این میان، فجیع‌ترین جنایات ممکن رخ داد و کشاورزانی که با اشتیاق انتظار آنها را می‌کشیدند، یا در قتل عام نابود شدند، یا در فقر و فاقه و تبعید، در خارج از این منطقه پراکنده شده‌اند.

به محض خاتمه جنگ، سربازان ترک و کرد شروع به ستمکاری کردند. در ایالت آذربایجان ایران جمعیت کثیری از مسیحیان سریانی بسر می‌برند، و مشقات فراوانی که از دست گروه‌های مهاجم دیده‌اند، با شرح وحشت‌آور جزئیات، در نامه‌ای از مبلغان مذهبی که در میان آنها بودند، بیان شده است. این نامه در روزنامه «پیک نوین روتردام»^۱ در هجدهم اکتبر چاپ شد. مطلب زیر از آن نامه انتخاب شده است:

«تازه‌ترین اخبار حاکی است که طی پنج ماه گذشته ۴۰۰۰ تن آشوری^۲ و ۱۰۰ تن ارمن در مقر تبلیغات مذهبی بجان سپرده‌اند. تمامی دهکده‌های مجاور به استثناء دویا سه روستا، تاراج شده و به آتش کشیده شده‌اند. ۲۰۰۰۰ ارمن در ارومیه و اطرافش قتل عام شدند. در شهر، بسیاری از کلیساها و نیز خانه‌ها تخریب و سوزانده شده‌اند»

و در اینجا شرحی از نامه دیگر ارائه می‌شود:

«در هفت ایوان و سلماس تنها ۸۵۰ جسد سر بریده از چاه‌ها و گودال‌ها بدست آمده است. چرا؟ زیرا افسر فرمانده برای سر مسیحیان جایزه تعیین کرده

۱. روزنامه کثیرالانتشار «پیک نوین روتردام» چاپ هلند، به هیچ وجه تمایلی به چاپ مطالب غیر واقعی ندارد.

۲. نویسنده به خطا «سوری» ذکر کرده است. «م»

بود. تنها در هفت ایوان بیش از ۵۰۰ زن و دختر برای تحویل به گردان ترک ساوجبلاق اعزام شده‌اند. سرنوشت این موجودات بدبخت را نمی‌توان حدس زد. در دیلمقان^۱ عده‌ای مسیحی زندانی شدند و ناگزیر به ترک آیین شدند. مردها مختون شدند. گلپرچین، غنی‌ترین روستای ارومیه با خاک یکسان شده است. مردها کشته شدند و زنان و دختران خویروی ربوده شدند. بالای مشابهی بر سر مردم بابر و آمده است. صدها تن از زنان، آنگاه که بچشم خود دیدند چگونه مشتی اویاش، در روز روشن، در وسط جاده، خواهران آنها را مورد تجاوز قرار می‌دهند، خود را در آبهای عمیق رودخانه غرق کردند. این صحنه در بخش سولدوز میاندوآب نیز تکرار شد.^۳

اگر چه این بی‌رحمی‌ها در سرزمین اجنبی بحد کافی وحشتناک است، ولی در قیاس با اعمالی که اخیراً ترکها در قلمرو خود مرتکب شده‌اند، اهمیت چندانی ندارند. در تجدید حملات ژوئیۀ گذشته، پیشروی ترکها در خاک کشور متخاصم، همراه با نابودی کامل کشاورزان ارمن در پشت خطوط جنگی بود. نخستین اخبار این رویداد در ۲۲ ژوئیۀ در روزنامه «نوویه وری یه‌میا»^۲ چاپ پتروگراد^۳ منعکس شد.

«شقاوت ترکها در بخش بیتلیس و صف‌نشدنی

۱. دیلیمان، دیلمگان، یا دیلمقاق، همان سلماس است. «م»

2. Novoye Vryemya

۳. Petrograd با سبز پترزبورگ، اکنون لنین‌گراد نام دارد. «م»

است. پس از قتل عام همهٔ مردهای این بخش، ۹۰۰۰ زن و کودک را از روستاهای اطراف جمع کردند و به بیتلیس آوردند. ترکها دو روز بعد، آنها را به سوی دجله راندند، و پس از تیرباران، ۹۰۰۰ جسد را به رودخانه انداختند.»

«در حوالی فرات، ترکها ۱۰۰۰ ارمن را سر بریدند و اجساد آنها را به رودخانه ریختند. به چهار گردان دستور همزمان صادر شد که به وادی موش رفته، کار ۱۲۰۰۰ ارمن ساکن آنجا را یکسره کنند. براساس گزارشهای رسیده، قتل عام آغاز شده، و ارمن‌ها به مقاومت پرداخته‌اند. ولی به دلیل فقدان مهمات، همهٔ آنها بدست ترکها نابود خواهند شد. همهٔ ارمن‌های منطقهٔ دیاربکر نیز بهمان طریق قتل عام خواهند شد.»

بهر حال، طولی نکشید که شایعهٔ وحشتناک وادی موش، تأیید شد. در بیستم اوت نشریهٔ «افق» تفلیس گزارش داد که:

«ترکها تمامی ذکور وادی موش را قتل عام کرده‌اند و فقط ۵۰۰۰ تن موفق شده‌اند که به ساسون پناه ببرند، جایی که ارمن‌ها هنوز پایداری می‌کنند.»

گزارشهای مبهم هنوز بیانگر جزئیات وحشت زیاد نبود، تا اینکه یک ماه بعد، روزنامهٔ «گوچناگ» در چهارم سپتامبر همه چیز را نوشت:

«اخباری از قتل عام باورنکردنی بیتلیس حاکی است که، در روستایی ۱۰۰۰ مرد، زن، و کودک ارمن را

در خانه‌ای چوبین جای داده، سپس خانه را به آتش کشیده‌اند. در روستای دیگر بخش که جمعیت بیشتری دارد، تنها ۳۶ نفر از قتل عام جان بدر بردند. در دهکده‌ای دیگر، ده‌ها زن و مرد را یکجا طناب پیچ کردند، و سپس در رودخانه‌وان انداختند. یک جوان ارمن، که پس از خلع سلاح در ارتش، بکار جاده‌سازی گماشته شده بود، موفق شده از بیتلیس فرار کرده، و خود را به وان برساند، اظهار می‌دارد که جوادبای والی پیشین وان، دستور داد تمامی مردان پانزده تا چهل ساله بیتلیس را به قتل برسانند. گلیه خانواده‌های آنها را به سرت^۱ تبعید کردند، در حالیکه همه دختران زیبا را نزد خود نگاه داشته است. هم اینک ده‌ها هزار تن از مهاجران ترک و کرد در بیتلیس به سر می‌برند.»

بدین ترتیب تراژدی ارمن‌ها در مناطق جنگی، با تراژدی آنها در شهرهای آناتولی چهره‌ای متفاوت داشت. در اینجا برای نابودی ارمن‌ها، خشونت و وحشیگری بیشتری اعمال شد، بطوریکه از وصف بلوغ رذیله تبعید کنندگان، عاجز می‌مانیم. با اینحال، در جایی که انور هزاران تن را کشتار می‌کرد، جواد ده‌ها هزار نفر را نابود می‌ساخت، زیرا او به چیزی جز انقراض ارمن‌ها، در سرزمین این نژاد، قانع نبود.

مع الوصف او نتوانست در هدف خود کاملاً موفق شود. روسها که برای هر وجب از خاک به سختی پیکار می‌کردند، در حال

عقب‌نشینی بودند، و از ارمن‌های غیررزمی خواستند، بموقع سرزمین مورد تهاجم خود را تخلیه کنند، بدیت ترتیب عده‌ای از آنان جایی برای زندگی یافتند. در آن سفر، مشقات این پناهندگان در عبور از کوهستانها، وحشتناک بود، و یکصد مایل آنسوتر، در کوهستانهای آناتولی، برادرانشان زیر تازیانه ژاندارمهای ترک مشقات دیگری داشتند. یکی از مبلغان مذهبی در آذربایجان می‌نویسد: «در طول راه، به چهار کودک برخورددم. مادر آنها بر زمین نشسته و به دیواری پشت داده بود. کودکان با چشمان بگودی افتاده، دستها را دراز کرده، فریاد می‌زدند «نان! نان!» وقتی نزدیکتر رفتم، دریافتم که زن در حال جان‌کندن است»

در اینجا شرح جریان را از زبان فردی مقیم ماوراء قفقاز می‌شنویم که برای تدارک تحویل پناهندگان، به دهکده مرزی ایگدیر^۱ رفته بود، و خود شاهد راه‌پیمایی تکان‌دهنده بود.^۲

«تعجب می‌کنم، آیا ممکن است شاهد منظره‌ای رقت‌بارتر از این بود. صدها انسان از گرسنگی، تشنگی و خستگی جان می‌سپارند، و امکان نجات آنها از این رنج، بسیار اندک است. حتی مطلقاً امکان خرید نان نیست. کاروان اول پناهندگان، قبلاً وارد این ناحیه شده است. با توجه به تراکم جاده‌ها، انبوه انسانها به دو گروه تقسیم شد. نزدیک به صدهزار نفر از میان دشت آباغا^۲ گذشتند، در حالیکه از پشت سر توسط ارتش روسیه تحت فرماندهی ژنرال

1. Igdir

2. Abagha

ن.، و هنگ ارمن‌ها تحت فرماندهی آندرانیک^۱ و درو^۲ حمایت می‌شدند. یک گروه پنج‌جانه نفری دیگر، از شهر وان بسوی ایران پیش می‌آمدند، که هنگ‌های کری^۳ و هامازاسپ^۴ از آنها محافظت می‌کردند. اقدامات حفاظتی خونینی برای دور نگاه داشتن ترک‌ها و کردها بعمل می‌آمد، که سعی دارند خطوط ارتباطی ارمن‌ها را قطع کنند.»

این صحنه‌ها بهمان اندازه تکان‌دهنده هستند که شاهدان دیگر در حلب، یا مرادسو به چشم می‌دیدند، با اینهمه چه تفاوت فاحشی بین این دو وجود دارد! تبعیدیان شهرهای آناتولی و سیلیسیا، توسط دشمن بی‌رحم بسوی مرگ رانده می‌شدند، ولی این گروه از کشاورزان وان، با خوشحالی از اینکه سربازان کشور دوست، برای تضمین فرار آنها می‌جنگیدند و کشته می‌شدند، بسوی زندگی و امنیت می‌شتافتند با این حال، وقتی که در حوالی هفته اول اوت ۱۹۱۵ به مقصد رسیدند، سختیهای بسیاری متحمل شده بودند.

«در اچمیادزین^۵ برای استقبال از این دریای متلاطم انسانها، همه اقدامات لازم از نظر انسانی بعمل آمد، ولی فشار بیش از حد انتظار بود.» کمیته امداد برادرانه» به سرپرستی خلیفه و تیمهای پزشکی

-
1. Andranig
 2. Dero
 3. Keri
 4. Hamazasp
 5. Etchmiadzin

حضور داشتند؛ در این میان، ادارهٔ ملّی تفلیس، و کمیتهٔ ارمن‌های مسکو، باکو و دیگر نقاط، و نیز انجمن‌ها، اتحادیه‌های مختلف، زنان و مردان بسیاری را برای کمک‌رسانی اعزام کرده بودند. این عده از بیماران، درماندگان، و کودکان بی‌سرپرست مراقبت کردند، با اینهمه، کمکهایی که ارمن‌های روسیه بعمل آورده بودند، در قیاس با میزان احتیاجات، بسیار اندک بود. این در حالی بود که کمبود مایحتاج در قفقاز و مشکلات محلی، مانع از اقدامات امدادی وسیع می‌شد، و بزودی وبا، اسهال خونی، و تب تبخالدار به شدت شیوع یافت.^۲

گرچه این منظره دل را به درد می‌آورد، ولی این همان تصویر «در الزور» نیست، و بتدیج امدادگران از عهدهٔ تأمین نیازها برآمدند.

«ابتدا به ساکن در بسیاری از محلات بیمارستانی گشایش یافته و نزدیک به بیست هزار کودک یتیم تحت مراقبت قرار گرفته‌اند. برای جلوگیری از شیوع بیماری وبا، که در اوایل سپتامبر روزانه ۲۰۰ تن را می‌کشت، اقدامات بهداشتی بعمل آمده است. ارمن‌های سراسر روسیه، قطارهایی مملو از آرد، شکر، چای، دارو، لباس و سایر کالاها ارسال داشته‌اند. پروفیسور کیشکین^۱ نمایندهٔ تام‌الاختیار زمستووس^۲ روسی که برای تحقیق دربارهٔ وضع

1. Kishkin

2. Zemstvos

پناهندگان به اچمیادزین اعزام شده، وضع را
تأسف‌بار توصیف کرده، ۵۰٬۰۰۰ پوند برای تامین
نیازهای فوری درخواست کرده است.^۱

با این وجود، از یک نظر، چنین کمبودی مایه امیدواری است،
زیرا نشانگر موج عظیم پناهندگانی است که جان بدر برده‌اند. در
برابر ۵۰۰۰ نفری که راهی پرت سعید شدند، ۲۵۰٬۰۰۰ ارمن که از
ترکیه به روسیه رفته‌اند، عده زیادی هستند. این ۲۵۰٬۰۰۰ ارمن
بی خانمان، قحطی زده، و بیمار و یایی، تنها امید نژاد ارمن هستند.
اگر بتوان آنها را زنده نگهداشت، نیروی حیات ارمن‌ها، در برابر
کوشش و قیحانه ترک‌ها، برای محو کامل و همیشگی آنها از پهنه
روزگار، مصون خواهد ماند.

۱. به نقل از روزنامه «آارات» شماره سپتامبر، چاپ لندن.

-۷-

ضایعات مرگ و میر

دویست و پنجاه هزار ارمن از ترکیه فرار کرده‌اند. ولی چه تعداد از آنها از بین رفته‌اند؟ ترکهای جوان و مدافعان آنها در آلمان و دیگر جاها، احتمالاً از پاسخ به این پرسش طفره خواهند رفت، زیرا به هیچ بهانه‌ای نمی‌توانند متوسل شوند. با توجه به مدارکی که نمونه‌های معدودی از آنها در صفحات این کتاب ارائه شد، جرأت نخواهند کرد که چنین جنایتی را درست انکار کنند. اما آنها ادعا خواهند کرد که این جنایت فقط در موارد استثنایی و به مقیاس نسبتاً کمی صورت گرفته است.

این کار بهمان اندازه بی‌شرمانه خواهد بود که بکوشند بگلی آن را حاشا کنند. البته دستیابی به آمار و ارقام کار دشواری است، زیرا جنایتکار همواره از تحقیق سرباز می‌زند، و با توجه به سرشت جنایتکارانه ترکها، گواهان ناگزیر شدند با چنان شیوه‌ای مشاهدات خود را انجام دهند که، قاتلان متوجه آنها نباشند. با این وجود، ارقام ناچیزی که ارائه کرده‌ایم، گویای وسعت کشتار است. بطور مسلم می‌دانیم که ارمن‌ها در دسته‌های ۲۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفری تبعید شدند، این موضوع را از گفته شاهدان عینی در می‌یابیم که آنها را هنگام عبور دیده‌اند. در بسیاری از شهرها بیش از یک

دسته راه انداخته شد، بعنوان مثال شاهی در (گ.ک.ا.) می گوید که، «سومین» دسته اعزامی از یک شهر را ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ ارمن تشکیل می دادند. وقتی بیاد می آوریم که ارمن ها از بیش از پنجاه شهر و روستایی که آنها را به نام می شناسیم، رانده شده اند، می توان گل تعداد نفراتی را که در عرض و طول آناتولی، سیلیسیا و ارمنستان پیشین محکوم به تبعید شدند، برآورد کرد. در اینجا ارقامی ارائه می شود که در ۲۰ ژوئن توسط شاهی در سیلیسیا تهیه شده است.

«تقریباً از شش هفته پیش، با ۱۸۰ خانوار ساکن زیتون، تبعید آغاز شده، و از آن زمان تا کنون، تمامی سکنه آن منطقه و روستاهای همجوار، و نیز اغلب مسیحیان آلبستان^۱، حاجین، سیس، کارس بازار^۲، حسن بیلی^۳، و دورت یول تبعید شده اند. عده آنها تا به امروز نزدیک به ۲۶۵۰۰ نفر است. از این عده قریب به ۵۰۰۰ تن به قونیه اعزام شده، و در حدود ۵۵۰۰ نفر در حلب و روستاهای اطراف بوده، و بقیه در الزور، راکا^۴، و جاهای مختلف عراق، حتی در نقاط دور دستی مثل بغداد هستند. این کار همچنان ادامه دارد، و ابدانمی توان پیش بینی کرد که تا چه زمانی دنباله خواهد داشت. قبلاً دستورهایی صادر شده که عده آنها را در این منطقه

1. Albistan
2. Kars Pazar
3. Hassan Beyli
4. Rakka

به ۳۲۰۰۰ نفر افزایش خواهد داد، و لازم به یادآوری است که تابحال در عین تاب کسی تبعید نشده و از ماراش و عرفا نیز عده معدودی رانده شده‌اند.^۱

(گ. ک. ا.)

این ارقام مربوط به بخش نسبتاً کوچکی از تمام منطقه‌ای است که در آنجا تبعید صورت می‌گیرد، و فقط شش هفته اول عملیات را شامل می‌شود، در حالیکه کار تبعید تا این لحظه همچنان ادامه دارد.

در اینجا ارقام تأیید شدهٔ بیشتری ارائه می‌شود که نشانگر عدهٔ ارمن‌های تبعیدی از شانزده شهر و روستا (فقط بخشی از مناطقی که در برنامهٔ ۲۰ ژوئن منظور شده بودند)، تا ۳۰ ژوئیهٔ ۱۹۱۵ و خود آن روز است، که از مراکز تجمع عبور کرده‌اند.

جمع کل خانواده‌ها ۲۱۶۵

جمع کل نفرات ۱۳۲۵۵

عدهٔ نفراتی که به نقاط دورتر اعزام شده‌اند ۳۲۷۰

(گ. ک. ا.)

بنابراین، تنها از شانزده مکان، ۱۳۲۵۵ نفر از یک محل توقف بین راه عبور کرده‌اند، و این ارقام نمی‌تواند حدنصابی برای دیگر تبعیدی‌ها باشد که از آن محل رانده شده و مسیرهای متفاوتی را بسوی بیابانها طی کرده‌اند، لذا مشاهدات این شاهد بخصوص را در بر نمی‌گیرد. بهر حال این ارقام به مراتب کمتر از تعداد نهایی هستند. شاهد نوشته‌ای را ضمیمهٔ این گزارش کرده، و می‌گوید، از روزی که فهرست او تهیه شده، ۲۱۰۰ نفر دیگر از تبعیدیان وارد

۱. البته همچنانکه قبلاً گفته شد، ارمن‌های عرفا بعداً تبعید شدند.

شده‌اند، و بطوریکه گفته شد، تبعیدها همچنان ادامه دارند.
ممکن است این ارقام گویای عده نفراتی باشد که سفر را آغاز کردند، اما بحث بر سر اینست که چه تعدادی از آنها به مقصد معین رسیدند؟ در این زمینه نیز همانند نامه قبلی، ارقامی را از نامه‌ای که بتاريخ ۱۶ اوت ۱۹۱۵ از درون آناتولی نوشته شده، در اختیار داریم:

«با شتاب و در کمال رازداری، با استفاده از فرصت، فریاد رنج برخاسته از بازماندگان بحران وحشتناکی را به شما می‌رسانم، که در این لحظه از آن می‌گذریم.... تحقیقات ثابت کرده که از یک هزار نفری که سفر را آغاز کردند، برحمت چهارصد تن به محلی رسیده‌اند که از آنجا این نامه را می‌نویسم. از آن ۶۰۰ نفر، ۳۸۰ مرد و پسر بالای یازده سال، و نیز ۸۵ زن، در بیرون از محدوده شهر، بدست راندارم‌هایی که آنها را می‌رانند، قتل عام یا غرق شده‌اند. ۱۲۰ زن و دختر جوان و ۴۰ پسر ربوده شده‌اند، لذا در میان عده حاضر، یک چهره زیبا دیده نمی‌شود. ۶۰ درصد از بازماندگان بیمارند، و بایستی بزودی به محل دیگری که مرگ در انتظار آنهاست، برده شوند؛ امکان ندارد بتوان شدت سببیتی را که آنها محتمل شده‌اند تشریح کرد. آنان سه تا پنج ماه در راه بوده‌اند، و دو، سه، پنج یا هفت بار غارت شده‌اند؛ حتی وادار شده بودند که زیر جامه‌هایشان را نیز درآوردند؛ در حالیکه غذایی برایشان فراهم نشده بود، هنگام عبور از کنار

چشمه‌ای، از نوشیدن آب نیز منع می‌شوند. سه چهارم زنان و دختران ربوده شدند، و بقیه وادار شدند شب را در بستر ژاندارم‌های محافظ بسر ببرند. صدها تن از این بی‌حرمتی‌ها جان سپردند، و بازماندگان، از چنان ستمکاری‌های نفرت‌آوری سخن می‌گویند که کسی را یارای بازگویی آنها نیست.»

آمارهای سرد و بی‌روح گویای درد و رنج همان جنایات سهمگین با همه جزئیات است. نویسنده اضافه می‌کند «بی‌هیچ گزافه‌گویی، حتی یک ارمن در ارمنستان نمانده، و بزودی در سیلیسیا نیز چنین خواهد شد.» همه آنها رانده شدند، و شصت درصد از آنها، پیش از رسیدن بمقصد نهایی، از میان رفتند. آمارهای دیگری از این دست، این برآورد را کاملاً صحه می‌گذارد. می‌دانیم که نزدیک به ۱۰۰۰ تن از بخشی در قره‌سو تبعید شدند، و در اینجا تحلیلی از «تجارب» آنها را می‌خوانید:

«از دهکده‌ای ۲۱۲ نفر راه افتادند، و از میان آنها ۱۲۸ تن (۶۰ درصد) زنده به حلب رسیدند. ۵۶ مرد و ۱۱ زن در طول راه کشته شدند، ۳ دختر و ۹ پسر را فروختند، و ۵ نفر مفقودالاثر شدند.

«از همین محل یک گروه ۶۹۶ نفری دیگر تبعید شدند. ۳۲۱ تن (۴۶ درصد) به حلب رسیدند، ۲۰۶ مرد و ۵۷ زن در راه کشته شدند، ۷۰ دختر و زن جوان، به اضافه ۱۹ پسر بفروش رفتند، و ۲۳ نفر گم شدند.

«از دهکده دیگری یک گروه ۱۲۸ نفری تبعید شدند که از این عده ۳۲ تن (۲۵ درصد) زنده به حلب رسیدند. ۲۴ مرد و ۱۲ زن در راه به قتل رسیدند، ۲۹ دختر و زن جوان و ۱۳ پسر را فروختند، و از ۱۸ تن اثری بدست نیامد.»

این سند تاریخی ۱۹ ژوئیه ۱۹۱۵ را دارد و توسط رییس یک مؤسسه آموزشی تبعه کشوری بی طرف امضاء شده، و در موقعیتی بوده که بتواند حقایق را بداند.

برآوردهای یکسان دو شاهد جداگانه نیز چنین است؛ و هر کس گفته‌های آنها و گزارشهای دیگری را که آنها داده‌اند، بخواند، می‌تواند شخصاً نتیجه‌گیری کند که درصد بازماندگان باید فوق‌العاده کم باشد. آمارهای دقیق هر چه باشد، مسلم اینست که حتی یک بازمانده نیز به سلطانیّه و در الزور نرسید. این اکثریت همواره در طول راه از بین رفت. با این وجود از شاهدهی در (گ. ک. ا.) بروشنی درمی‌یابیم که کنسول آلمان در حلب (این آقا، حتماً بابت اغراق‌گویی خود را مقصّر نمی‌داند) برآورد کرده که عده ارمن‌هایی که وارد آنجا شده‌اند، کمتر از ۳۰٬۰۰۰ نفر نبوده‌اند. متأسفانه تاریخ مربوط به این ارقام را نمی‌دانیم، ولی حتی اگر این ارقام، ارقام نهایی بوده، و مربوط به واپسین تاریخ باشد، حاکی از چنان نابودی گسترده حیات است که حتی یک کنسول آلمان، که آمار بلژیک را مأخذ قرار داده، نتوانسته آن را پیش‌پا افتاده و بی‌اهمیت جلوه دهد.

اگر آمارها بیشتر از این گویا بودند، چه بسا حقیقت فجایع برای ما قابل‌تصور نبود. یک ملت از پهنه هستی نابود شد! بر لب

آوردن آن آسان، و درک مفهوم آن کاریست بس مشکل، زیرا چیزی است بگلی فراتر از تجربیات ما. شاید چیزی جز سابقه ذهنی ما از جامعه کوچک، مهذب، و حساس ارمن‌ها، و سرنوشت شومی که یکایک آنها را بلعیده، نتواند عمق فاجعه را بر ایمان روشن کند. آنها اعضای یک مؤسسه آموزشی، در یکی از شهرهای آناتولی بودند که توسط انجمن مبلغان مذهبی خارجی اداره می‌شد، و خلاصه زیر مستقیماً از نامه‌ای نقل شده که پس از برطرف شدن توفان توسط رئیس دانشکده نگارش یافته است.

«سعی خواهم کرد احساس غم و اندوه عظیم خود را بخاطر از دست دادن صدها تن از دوستانم، برای مدتی از ذهن خود دور کنم، و نیز احساس شکست مطلق خود را از اینکه قادر نبوده‌ام ترازوی وحشتناک را متوقف و یا بهر میزانی از شدت آن بکاهم، فراموش کنم، خود را ملزم می‌دانم دقیقاً مواردی از حقایق خونین چند ماه گذشته را که با دانشکده در ارتباط است، به شما ارائه دهم. به این امید دست به این کار می‌زنم که در دست داشتن این حقایق ممکن است بشما کمک کند، برای مشتی بازماندگانی که در اینجا با ما بسر می‌برند، اقداماتی بعمل آورید.

«۱- شاگردان:»

«تقریباً دو سوم از شاگردان دختر و شش هفتم پسران به مرگ تبعید شده و یا به خانه‌ترکها برده شده‌اند.»

«۲- استادان:»

«چهار نفر رفته و سه نفر بازمانده‌اند. به این شرح: «پروفسور آ. باسی و پنج سال سابقه کار در دانشکده. استاد تاریخ و ترکیه شناس. علاوه بر مزاحمت قبلی که برایش ایجاد کردند، در اول ماه مه بدون اتهام دستگیر شد، موهای سر، ریش و سبیل وی در کوشش برای کتمان اطلاعات زیان‌آور کنده شد. یک شبانه روز گرسنه از دستهایش آویخته شد، و چندین بار کتک خورد. در حوالی ۲۰ ژوئن به دیار بکر برده شد، و در قتل عام بین راه کشته شد.»

«پروفسور ب.، ۳۳ سال سابقه کار در دانشکده. فارغ التحصیل از آن‌اربر^۱ و استاد ریاضیات. در حدود ۵ ژوئن دستگیر شد و در راه به سرنوشت پروفسور آ. گرفتار آمد.»^۲

«پروفسور پ.» به دیدن مردی برده شد که تا سر حد مرگ او را کتک زده بودند. تقریباً دچار اختلال روانی شد. همراه خانواه اش در حدود پنجم ژوئیه تحت الحفظ تبعید شد. پس از عبور از نخستین شهر بزرگ، در راه کشته شد. (مدیر قسمت مقدماتی، فارغ التحصیل از پرینستن^۲). بیست سال در دانشکده خدمت کرد.»

«پروفسور ت.» شانزده سال در دانشکده خدمت

1. Ann Arbor

2. Princeton

کرد، فارغ التحصیل ادینبرگ^۱ و استاد علم الاخلاق بود. همراه پروسور آ. دستگیر شد و همان مشقات را تحمل کرد. سه ناخن او را کشیدند، و در همان قتل عام کشته شد.»

«پروسور ث.، ۲۵ سال در دانشکده خدمت کرد، در اول ماه مه دستگیر شد. شکنجه نشد ولی در زندان بیمار بود. به بیمارستان هلال احمر فرستاده شد و پس از پرداخت رشوه هنگفتی آزاد شد، و اکنون در به سر می برد.»

«پروسور ج.، سابقه خدمت در دانشکده ۱۵ سال. فارغ التحصیل اشتوتگارت^۲ و برلن، و استاد موسیقی، به سبب خدمتی که شخصاً به قائم مقام کرده بود، از دستگیری، شکنجه، تبعید و مرگ نجات یافت.»

«پروسور چ.، ۱۵ سال در دانشکده خدمت کرد. از کرنل^۳ وییل (با درجه فوق لیسانس) فارغ التحصیل شد. استاد بیولژی بود. در ۸ ژوئن دستگیر شد، و قائم مقام شخصاً با چوبدستی سر، صورت و بدن وی را مضروب کرد، وقتی خسته شد، از کسانی که به میهن خود عشق می ورزیدند خواست که کار او را ادامه دهند. پس از آنکه مدتی

-
1. Edinburg
 2. Stuttgart
 3. Cornell
 4. Yale

با انگشت شکسته و جراحات شدید، بیهوش در
 اتاقی ماند، به بیمارستان هلال احمر منتقل شد.
 اینک در آزاد بسر می برد.»
 «۳- معلمان مرد.»

«گزارش شده که چهار تن با میانگین مدت خدمت
 ۸ سال در قتل عام های مختلف در طول راه کشته
 شدند. درباره سه نفر دیگر چیزی شنیده نشده است،
 احتمالاً در راه کشته شده اند. میانگین مدت خدمت
 آنها ۴ سال است.»

«دو تن در بیمارستان مبلغان مذهبی بستری هستند.»
 «یک نفر در زندگی می کند.»

«یک نفر مجاناً سرگرم انجام کارهای دفتری
 قائم مقام است.»

«یک نفر که مالک خانه ای است که قائم مقام اشغال
 کرده، آزاد است.»
 «۴- معلمان زن.»

«گزارش شده که یک نفر از آنها در چونکوش^۱
 کشته شده است. مدت خدمت او در دانشکده بیش
 از ۲۰ سال بود.»

«گزارش شده که یک نفر به حرمسرای ترکها برده
 شده است.»

«از سه نفر خبری در دست نیست.»

«چهار نفر به عنوان تبعیدی برده شدند.»

«ده نفر آزاد هستند.»

«بطور کلی می توان برآورد کرد که سه چهارم ارمن ها رفته اند، و این عده را افراد متشخص گروه های شغلی مختلف، شامل تجار، صاحبان حرف، مبلغان مذهبی، اسقف ها، و کارمندان دولت تشکیل می دهند.....»

«زیاد حرف زدم. از دیدن مناظر جانگداز و شنیدن داستانهای وحشتناک قلب ما دردمند است. به نظر می رسد هدف نابودی یک نژاد است، و شیوه هایی که اتخاذ شده، پلیدتر از آنست که بتوان آنها را در محل طراحی کرد. دستورها از مراکز فرماندهی رسیده، و هر گونه تعریفی هم باید از همان مراکز باشد.....»

چنین دانشکده هایی که استادان و شاگردان بسیاری داشتند، در تمام شهرهای بزرگ آناتولی پراکنده بودند. حال و هوای درون آن، بدون کوچکترین اختلافی، بهمان اندازه مهذب، متمدن و با فرهنگ بود که محیط مدارس و دانشکده های ما در اروپای غربی هستند. نفوذ انسان سازی آنها یکی از عوامل بسیار سودمند در امپراتوری عثمانی بود. و این نفوذ بگونه ای منظم ریشه یابی شده و با آوارگی و قتل عام شاگردان و استادان، در کمال بی رحمی نابود شده است.

گل سرسبد ملت همراه با توده بیشماری از قربانیان گمنام فنا شدند؛ و رهبران کلیسای ارمن، کینه خاص شکنجه گران را با کوشش های شجاعانه خویش نسبت به هم کیشان شان، بر خود

هموار کردند. در ۲۲ سپتامبر روزنامه «ارمنستان» چاپ مارسی، به نقل از روزنامه هایاسدان^۱ صوفیه، فهرست روحانیان قربانی را به شرح زیر درج کرد:

اسقف دیاربکر، چلیقاریان^۲ زنده سوزانده شد.
اسقف اسمید، هواگیمیان^۳، زندانی شد.
رییس مذهبی آرمایا، زندانی شد.^۴ اسقف بروسا و قیصریه دستگیر شد.

اسقف سیواس، کالم کیاریان^۵، به قتل رسید.
اسقف توکات^۶، کاسباریان^۷ زندانی شد.
اسقف شابین قره حصار، توریکیان^۸، بدار آویخته شد.
اسقف سامسون، هامازاسب^۹، زندانی شد.
استقف تراپوزان، توریان^{۱۰}، دستگیر شد.^{۱۱}
اسقف کماخ^{۱۲}، هومایاک^{۱۳}، زندانی شد.
اسقف خارپوت، خوره نیان^{۱۴}، به قتل رسید.

1. Hayasdan
2. Tchilgharian
3. Hovagimian

۴. نامه روحانیان ارمن در منطقه بی طرف موضوع را تأیید می کند.

5. Kalem Kiarian
6. Tokat
7. Kasbarian
8. Torikian
9. Hamazasb
10. Tourian

۱۱. روزنامه «گوچناگ» چهارم سپتامبر گزارش داده است.

12. Kemakh
13. Humayak
14. Khorenian

اسقف چارسنجا، نعلبندیان، به دار آویخته شد.
 اسقف حلب و بتلیس، زندانی شد.
 اسقف ارز روم، سعادتیان، به قتل رسید.
 «روزنامه» ارمنستان گزارش می دهد «از منبع دیگری دریافتیم که اسقف بایبورت^۱، رئیس دیر آنانیا هزار عابدیان^۲، به همراه هشت تن از ارمن های سرشناس به دار آویخته شدند.^۳
 این فهرست حیرت آوری است، با این حال با برنامه دولت عثمانی کاملاً سازگار است. کلیسای ارمن ها، سنگر این نژاد بوده است، و نابودی این نژاد مورد نظر است. منظور طلعت بای از گفته هایش پیدا بود، و ترکهای جوان با قتل دو نماینده ارمن در «پارلمان عثمانی» تبلیغات وسیعی براه انداختند که آن را بطرزی طعنه آمیز تکمیل کرده باشند. نامه ای خطاب به مقامات روحانی در منطقه بی طرف اطلاع می دهد که «م.م. ظهراب، و وار تکس^۴، وکلای ارمن، که به دادگاه نظامی دیاربکر اعزام شده بودند، روز بعد، در بین راه، و قبل از رسیدن به مقصد، در نزدیکی حلب به قتل رسیدند.» اگر عبدالحمید این خبر را بشنود، دوباره لبخند خواهد زد.

1. Baibourt

2. Anania Hazarabedian

۳. بر اساس نامه مقامات روحانی ارمن تأیید می شود.

4. Vartkes

-۸-

رفتار آلمان

یکی از شاهدانی که گفته‌های وی در صفحات قبل بازگو شد، می‌نویسد: «دستورها از مراکز فرماندهی رسیده، و هرگونه تعویقی هم باید از همان مراکز باشد.» ولی این «مراکز فرماندهی» کجا هستند؟ برای نجات ارمن‌های بازمانده در سلطانیه و درالزور از رنج و مشقات، شناخت این مراکز اهمیت حیاتی دارد. جنایات را تا انور و اوباشان او در قسطنطنیه ردیابی کرده‌ایم، ولی این کافی نیست. ترکیه با شرکت در جنگ، خود را متعهد به شاگردی آلمان کرده و آزادی عمل خود را به دست رهبری آلمان سپرده است. رفتار حامیان ترکیه در قبال قتل عام سازمان یافته نژاد ارمن چیست؟ از سوی هیأت‌های رسمی آن که در منطقه عثمانی بسر می‌برند، دربارهٔ این مسأله چه اقداماتی شده است؟^۱

«برابر گواهی پناهندگان از سوریه، چندین کنسول آلمان یا قتل عام را رهبری می‌کرده‌اند، یا مشوق آن بوده‌اند. بخصوص خاطر نشان می‌کنیم که آقای روسلر^۱ کنسول آلمان در حلب، برای رهبری قتل عام، شخصاً به عین تاب رفته است. و بارون

اوپنهايم^۱ بد طينت كه مي دانست اين تيره بختان با
مشاهده وحشيگري ارتش در خيابانهاي شهر كه
عملاً غرق در خون است، قادر به خودداري
نخواهند بود، با اينهمه، به دليل وابستگي نژادي
ارمن ها با متفقيين، فكر تبعيد زن و بچه هاي ارمن را
به عرفا پيش كشيد.

اين شايعه شوم البته از نوع شهادت هاي قطعي نيست، بلكه
فقط تلگرامي است از قاهره كه در اواخر سپتامبر در جرايد پاریس
چاپ شد. بهر حال با همان بد گمانی كه در چهارم سپتامبر در
«گوچناگ» نيو يورك به چاپ رسيد، در اينجا درج مي كنيم:

«يك خبرنگار خارجي گزارش مي دهد، آن دسته از
فرمانداران محلي كه در اجراي دستور تبعيد
ارمن ها قاطعيت ندارند، از خدمات مقامات آلماني
بهره مي گيرند. مقامات آلماني در اجراي توطئه
تبعيد مشاركت كرده، شدت آن را دوچندان
مي كنند. اين خبرنگار مي افزايد، بر پايه شواهدی از
اين قبيل، طرح نابود سازي ارمن ها از طرف آلمانها
تهيه شده و بر اساس پيشنهاد آنان به اجرا گذاشته
شده است.»

هر كسي توجه دارد كه اين شهادت ها، به اندازه شهادت هايي كه
گزارش خود را درباره جنايت بر اساس آنها استوار كرده ايم،
ارزشمند نيستند. مشاركت فعال مقامات آلمان، بطور قطعي به
اثبات نرسيده؛ و حتي اگر مدارك بيشتري شركت آقاي روسلر و

1. Baron Oppenheim

بارون اوپنهايم را قطعيت ببخشد، براي پذيرفتن اظهارت خبرنگار «گوچناگ» درباره همدستي همگاني کليه مقامات آلمان در آناتولي، هنوز تضمين کافي نداريم. بطورکلي بعيد مي نمايد که مقامات آلمان در اين جنایت پيشقدم شده باشند. ترک نيازي به وسوسه گر ندارد. ولي با همه اين حرفها و کليه مدافعاتي که بتوان از آنها بعمل آورد، همچنانکه تمجيد ضعيف نشان تقبيح است، مطمئناً آلمانها سزاوار نکوهش هستند، زيرا رهبري کننده اين ستمکاري ها هرکس مي خواهد باشد، بديهي است هنگامي که در آغاز امر آلمانها با یک کلمه مي توانستند آن را متوقف سازند، هيچ حرکتی در مخالفت با آن، از خود بروز ندادند. اگر بگويم که آلمانها مي توانستند بطور قطعي از اين عمل پيشگيري کنند، اغراق نکرده ايم، زيرا ترکيه با ورود به جنگ، خود را درست در اختيار آلمان گذاشته بود. ترکيه از نظر اسلحه و مهمات، رهبري جنگ، و حفظ بقاي خود در حال و آینده، به آلمان متکي است. لازم نبود آلمان جز نفی اين عمل، کاری انجام دهد. نفی آلمان را ترکيه اطاعت مي کرد، و مقامات آلمان از طريق عوامل خود در محل، مي توانستند چنين اطاعتي را تضمين کنند. زيرا از سال ۱۸۹۵، آلمان پيوسته شبکه خدمات کنسولي خود را در تمامي ايالات آسيايي امپراتوري عثماني گسترش مي دهد. در هر مرکز اجرايي، در آناتولي، سيليسيا، و محل سکونت ارمن ها، بخش هايي که قتل عام و تبعيد در آنجا اتفاق افتاده، آلمان یک کنسول دارد، و اختيارات اين کنسولها نامحدود است. آنها نمايندگان یک قدرت دوست هستند، تنها قدرتي که بي هيچ وابستگي اخلاقي دوستي خود را به ترکيه عرضه مي دارند. هيچ جای ترديد نيست که کنسولهاي آلمان اگر مي خواستند،

می توانستند برای نجات ارمن ها اقداماتی بعمل آورند، و نمی توان گمان برد که دولت آلمان، از آنچه اتفاق می افتاد، بموقع آگاهی نداشت.

دلیل این را می دانیم که چرا کنسولهای آلمان اقدامی نکردند. از «مراکز فرماندهی» به آنها دستور داده شده بود، دست نگهدارند.

«در ژوئیه گذشته دولت ایالات متحده برای پایان بخشیدن به قتل عام منظم یک میلیون و نیم نفر ارمن، و نیز تجاوزات علیه دویست و پنجاه هزار نفری که تحت سلطه ترکها بسر می برند، خواستار همکاری دولت آلمان شده است»

«هرگز پاسخی به این دعوت به همکاری از آلمان دریافت نشد.»

این اظهارات در روزنامه «هرالد» نیویورک در ۶ اکتبر ۱۹۱۵ چاپ شد. تاکنون نسبت به آن اعتراضی عنوان نشده است؛ و هماهنگی دیدگاه های مشخص مقامات آلمان در تمامی رده ها، بی تردید سیاست عمدی دولت آلمان را منعکس می کند. اگر کنسول های محلی آلمان، به گونه ای جنایتکارانه بی تفاوت ماندند، دلیل این بود که رییس آنها در قسطنطنیه چنین می خواست.

۱. البته نباید این سیاست را مبین تمایلات تمامی مردم آلمان دانست. شهادت یک راهبه آلمان و دیگر مبلغان مذهبی آن کشور نشان می دهد که آنها کمتر از مبلغان آمریکایی از ستمهای روا شده وحشت نکرده اند. مردم آلمان اگر از حقایق محض مطلع می شدند، حقایقی که دولت اجازه نخواهد داد از آنها آگاهی یابند، عکس العمل های مشابهی نشان می دادند. آنگاه که جراید آلمان اخبار را تحریف کرده، نوشتند که ستمکاری علیه ارمن ها توسط انگلیس ها و برای مقاصد مغرضانه صورت گرفته، دولت آلمان توانسته بود حقایق مربوط به قتل عام ۱۸۹۵ - ۱۸۹۶ را پنهان کند.

«سفیر امریکا در قسطنطنیه پس از آنکه مایوسانه از دولت ترکیه خواست که قتل عام را متوقف کند، کوشید با سفیر آلمان موضوع را در میان بگذارد، ولی آقای وانگنهایم^۱ اعلام کرد که به هیچ وجه نمی تواند در امور داخلی ترکیه دخالت کند.»

این مطلب به نقل از نامه ای است که در ۸ ژوئیه ۱۹۱۵ از آتن نوشته شده و قبلاً بخشهایی از آن ذکر شده است. البته این فقط یک شایعه است و آقای وانگنهایم اگر مایل بود می توانست آن را حاشا کند، اما با توجه به اظهار نظر همکار برجسته تر او در واشینگتن، این موضوع ارزش تکذیب نداشت. نخستین عکس العمل کنت برنستورف^۲ این بود که جنایت را بگلی انکار کرد و اعلام داشت «بنظر می رسد ادعای ستم های روا شده در امپراتوری عثمانی کاملاً بی اساس است.» ارمنستان دورتر از بلژیک قرار دارد و جای مناسبی است تا رویدادهای آنجا در پرده ابهام پوشیده بماند. لیکن این بار، پرده دریده شده و کنت برنستورف را ناگزیر ساخته در موضع خود تجدید نظر کند. پس از جلساتی چند بار رؤسای خود در اروپا، او

«گزارش سر کنسول آلمان در ترابورگان را تسلیم دولت ایالات متحده کرد که در آن قتل عام ارمن ها تأیید شده، و به دلیل اینکه ارمن ها به دولت ترکیه وفادار نبوده، و بطور محرمانه به روسیه کمک کرده و از آن پشتیبانی بعمل آوردند، از آن دفاع کرده است.»

1. Herr Wangenheim

2. Count Bernstorff

درباره این «رفتارهای» سفیر آلمان در ترکیه تردیدی وجود ندارد، او توجه ملّتی را برانگیخته که استوارنامه خود را به رهبران آن ملّت تسلیم کرده، و این موضوع در جراید امریکا^۱ به طور گسترده‌ای چاپ شده است.

آنگاه نوبت شخص صدراعظم می‌رسد. هنگامی که سال اول جنگ آلمان و چهارمین ماه قتل عام ارمن‌ها بطور همزمان سپری شد، او در بیان اوضاع و احوال موجود، پارلمان آن کشور را مخاطب قرار داد، و با اغتنام فرصت، «تجدید حیات شگفت‌آور ترکیه بدست آلمان» را به هم‌وطنان خود تبریک گفت. آیا ناشایست‌تر از این می‌توان «راه حل» انور را صحّه گذاشت؟

اینک که نسبت به رفتار «دار و دسته مقامات رسمی» آلمان تسکین یافته‌ایم، بگذارید برای لحظه‌ای نظرات عده‌ای از شهروندان آلمان را بشنویم که از طریق بلندگوی جراید کشورشان بیان کرده‌اند.

«روزنامه» فرانکفورت تسایتونگ^۲ در نهم اکتبر می‌نویسد: «ارمن‌ها به دلیل قابلیت‌های تجاری و هوش برتر، در زمینه‌های تجارت، بانکداری، مقاطعه کاری، و امور و کالتی نسبت به ترک‌های دل‌سخت برتری دارند، بنابراین در حالیکه ترک‌ها فقیر و فقیرتر می‌شوند، ارمن‌ها ثروت سرشاری بهم می‌زنند. بهمین سبب است که در شرق، ارمن‌ها مناسب‌ترین افراد منفور هستند، تعمیم این نکته

۱. روزنامه «هرالد» نیویورک ده‌ها مقاله درباره این موضوع چاپ کرد، و بسیاری از دیگر مطبوعات نیز آن را منعکس کردند.

2. Frankfurter Zeitung

غیر منصفانه خواهد بود، لیکن در بسیاری موارد صادق است. بهر حال به سهولت قابل فهم است که جماعت بی سواد آناتولی مشمول این تعمیم باشند، و بی گناه و گناهکار یکجا نابود شوند

«مشکلات دولت ترکیه دربارهٔ مسئله ارمن‌ها را نباید ناچیز شمرد. آناتولی فاقد ارتباطات خوب است، و کارمندان دون پایه دولتی فاقد هر نوع قوه ابتکار هستند، و این امر موجب خشم توده مردم می شود»

اما به رغم این مشکلات، دولت ترکیه باید اختیار امور را در دست قدرت بگیرد. افکار عمومی در آلمان اعتقاد راسخ دارند که دولت متفق آنها، پس از نمایش قدرت شگفت آور خود در خارج، اینک در داخل کشور، قدرت خود را تثبیت خواهد کرد.

«فرانکفورتر» روزنامه آزادی منشی است که به عقاید و نظرات آن احترام می گذاریم. اما هر کس این صفحات را بخواند، درمی یابد که این روزنامه عمداً یا سهواً تصویر کاملاً غلطی از اوضاع ترسیم کرده است. «فقدان قوه ابتکار در کارمندان دون پایه»؛ اگر جنایت ناشی از این کوتاه بینی بود، این موضوع می توانست مرهمی منطقی باشد، ولی نشأت گرفتن جنایت از این ناحیه، کاملاً نادرست است. آیا برابری ارتباطات در آناتولی چنین بد بود؟ ارتباطات برای مهاجران ترک به خوبی قابل استفاده بوده است. اگر چه جاده و راه آهن بندرت وجود داشت، ولی ارتباط تلگرافی بسیار خوب است. همه شهرهای بزرگ با قسطنطنیه ارتباط تلگرافی

دارند. از طریق همین سیمها انور و طلعت دستورهای خود را به زیردستان بی اراده خود صادر کردند. اگر فون یا گو^۱ اشاره می کرد، ممکن بود آقای وانگنهایم بر ضد این کشتار، به همان تعداد دستورهای تلگرافی به کنسولهای فعال آلمان مخابره کند، که قوه ابتکار آنها قطعاً هرگز زیر سؤال قرار نگرفته است.

نه، اگر روزنامه «فرانکفورتر نسايتونگ» ناشر افکار عمومی مردم آلمان است، بنابراین مردم آلمان از حقایق آگاه نیستند. با این وجود، خبرنگارانی هستند که اطلاعات بیشتری داشته باشند.

«اگر امپراتوری عثمانی لازم دیده، طغیان ارمن ها و دیگر فعالیتهای آنها را بهر وسیله ای چنان سرکوب کند که احتمال تکرار آن نباشد، پس این عمل «جنایت» و «سبعیت» نیست، بلکه این اقدامات بسادگی قابل توجیه و ضروری هستند.»

«کنت ارنست فون رونتلو»^۲ به کشور خود تهمت همدستی در جنایت زده و در «دویچر تاگس تسایتونگ»^۳ چنین می نویسد:

«آلمان نمی تواند در امور داخلی متفقین خود دخالت کند.» این سخن آخر سفیر آلمان در قسطنطنیه است. اما به سختی می توانیم مسأله را فراموش کنیم. آیا انگیزه آلمان حقیقتاً بیش از بی غرضی نسبت به حساسیت شریک ترک خود نیست؟ همانطور که قبلاً گفته شد، «ارمن ها بر اساس قابلیت های برتر تجاری

1. Von Jagow
2. Count Ernst Von Reventlow
3. Deutcher Tageszeitung

و هوش، مناسب‌ترین افراد منفور در شرق هستند.»
 بسیار خوب، اینک ارمن‌ها با همه استعدادهای شان
 نابود شده‌اند، و عواقب آن را شاهی گزارش کرده
 که در (گ. ک. ا.) چاپ شده است:

«نتیجه (جنایت) اینست که، چون نود درصد
 تجارت داخلی در دست ارمن‌هاست، کشور مواجه
 با ویرانی است. حجم زیاد داد و ستدهای اعتباری،
 علاوه بر ارمن‌ها، صدها تن از بازرگانان برجسته را
 به ورشکستگی کشانده است. در مناطق تخلیه شده،
 حتی یک دباغ، گچ‌بر، آهنگر، خیاط، نجار،
 کوزه‌گر، بافنده، زرگر، داروساز، پزشک، وکیل
 دادگستری، یا مرد حرفه و کسب بجای نمانده، مگر
 چند مورد استثنایی، و عملاً کشور بصورت
 درمانده‌ای رها خواهد شد. (گ. ک. ا.)

این به سود کیست؟ ممکن است ترکها با این کار حسادت
 خود را فرو بنشانند، لیکن قطعاً سودی نمی‌برند. همچنانکه کراراً
 تأکید کرده‌ایم، ارمن‌ها تنها عناصر بومی امپراتوری عثمانی بودند
 که با آموزش و ویژگی‌های اروپایی آشنا بودند. فقط آنها
 می‌توانستند با «برتری قابلیت و هوش» به کالبد امپراتوری عثمانی
 روحی تازه دمیده، و آن را به سطح کشورهای متمدن، متجدد، و
 سازمان یافته برسانند. اینک این امکان برای همیشه از بین رفته و
 کشور عملاً بصورت درمانده‌ای رها شده است.» چه کسی سود
 خواهد برد؟ نه ارمن‌ها، و نه ترکها. اگر ارمن‌ها امان می‌یافتند،
 می‌توانستند مقام و منزلتی بسیار دلیذر، به «جایگاهی در

خورشید» دست یابند که به نفع خود و همسایگان ترک آنها بود. آیا آلمانها وارث و مجری بوده، و این همان «تجدید حیات ترکیه» است که صدراعظم با چنان تناقضی در اوت ۱۹۱۵ به آن اشاره می کرد؟ این موضوع ما را با سؤال اجتناب ناپذیری مواجه می کند. اما عجالتاً اضافه می شود که این پرسش هنوز مطرح است. حتی در این ساعات شوم، اگر آلمان پیشقدم شده، ارمن ها را از سرنوشت اکثریت مقتول نجات بخشد، ممکن است پاسخی برای گفتن داشته باشد، که به علت ناامیدی موجود، از آن استقبال شایانی خواهد شد.

ولی آلمان بایستی در کار خود تسریع کند. نه تنها برای ربودن واپسین قربانیان از کام مرگ، بلکه از آن رو که قضاوت بشری درنگ را جایز نمی داند و پیشاپیش به تقلا پرداخته است.

«برگ ننگین و وحشتناک تاریخ معاصر که در ارمنستان گشوده می شود، چیزی جز پرژواک و بسط داستان اصلی نیست، شرحی از تاخت و تاز چهارده ماه پیش آلمان به بلژیک، اقدام تعیین کننده ای که اشاره ای به ترک ها بود

«امروز جهان بتاریخ وحشتناکی که از مناطق دور دست آسیای صغیر به ما می رسد، بی هیچ تعجب و ناباوری می نگرد

«آنچه آلمان در جهان انجام داده، نقض قانون مکتوب نیست. این جزء ناچیزی از آنست آنچه آلمان مرتکب شد این بود که در قرن بیستم، همه ما

رأبه شرایط عصر تاریک سوق داد.^۱

ادعا نامه اینست. بگذار آلمان سزاوار آن نباشد.

پایان

۱. به نقل از «هرالد» نیویورک، ۸ اکتبر ۱۹۱۵.